**تفسير سوره طور**

**بسم الله الرحمن الرحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**نام گذاري اين سوره به کلمه طور, به مناسبت استعمال اين کلمه در اول سوره است , خداوند در اول اين سوره و بسياري از سوره هاي ديگر به اشيائي مانند کوه و دريا و شهر و خورشيد وماه و امثال اين ها قسم مي خورد با اين که در قانون قسم دستور اين است که انسان بايستي به شخصيت هاي مقدس و مهمي قسم بخورد که آن شخصيت ها مظهر علم و حکومت هستند و از جانب آنها علم و دانش در افکار انسانها طلوع مي کند و مايه هدايت مردم مي شوند , همانطور که انسانها در قسم هاي خود به شخصيتي بزرگ علمي قسم مي خورند . قسم هاي خداوند متعال هم گرچه در ظاهر به اشيائي مانند کوه و دريا و پا ماه و خورشيد است ولکن اين اشياء کنايه از اشخاص است خداوند به شخصيت هائي قسم مي خورد که مطهر علم و حکمت هستند . کوه طور در صحراي سينا محل نزول تورات بر حضرت موسي بوده است از اين جهت خداوند گرچه در ظاهر به کوه طور قسم ميخورد, وليکن در واقع به حضرت موسي قسم خورده است و در سوره بلد هم خداوند ميفرمايد: در صورتي من به کعبه قسم مي خورم که تو اي پيغمبر در شهر مکه باشي و اگر تو و آثار دين تو در مکه نباشد مکه براي قسم خوردن لياقت ندارد و با شهرهاي ديگر فرقي ندارد پس هر کجا خداوند به شيئي قسم مي خورد آن شيئي به معني شخص است .**

**کتاب مسطور**

**خداوند متعال به کتاب مسطور قسم مي خورد. مسطور از کلمه سطر, اسم مفعول به معناي نوشته ها مي باشد در هر جائي که خطي يا عبارتي نوشته شده باشد که آن خط و عبارت دلالت بر معنائي مي کند و علم و دانش دراختيار انسان مي گذارد همان عبارتي که نشان گر معاني ميباشد خط است, خواه خطوط و عباراتي باشد, خط است و خواه خطوط و عباراتي باشد که خداوند در صفحه عالم نوشته مانند آنچه در زمين و آسمان خلق کرده . تمامي آن مخلوقات از جمادات و نبادات و حيوانات و انسانها و ماه و خورشيد و ستاره ها همه کلمات و عباراتي هستند که بدست قدرت خدا در صفحه عالم نوشته شده اند و دلالت مي کنند بر وجود خداوند متعال. کتاب ها بر سه قسم هستند و مي توانيم اين سه قسم کتاب را به نام هاي کتاب صغرا و کتاب وسطا و کتاب کبرا نام گذاري کنيم. کتاب صغرا که کوچک تر از کتاب هاي ديگر است همين کتاب هاي خطي است که به قلم انسانها نوشته شده در هرجا لوحي و صفحه اي باشد که در آن خطي نوشته شده و دلالت بر معنائي ميکند کتاب صغرا مي باشد. تمامي کتاب هاي خطي کتاب صغرا هستند. کتاب وسطا اين عالم خلقت است از آسمان هفتم گرفته تا زمين هفتم و تمامي آنچه خلق شده که همه اين ها دلالت بر عظمت خدا مي کند و اما کتاب کبرا وجود انسان است .**

**دليل اين که کتاب هاي عالم بر سه قسم است صغرا و وسطا و کبرا اين است که کتاب هاي اول که نوشته هاي انسانها و يا کتاب ها آسماني باشد همه اين کتاب ها از روي مخلوقات و موجودات عالم نسخه برداري مي شود پس اگر عالم خلقت را به جاي مادر بشناسيم کتاب هاي عالم مانند بچه هائي هستند که از اين مادر متولد شده اند اگر عالم و آدم نبود کتابي هم در عالم پيدا نمي شد و دليل اين که عالم خلقت کتاب وسطا ناميده مي شود( يعني کلاس دوم علم و دانش ) اين است که انسان ها به وسيله کتاب هاي خطي به عالم هدايت مي شوند. با خواندن کتاب هاي خطي آنچه را خدا خلق کرده مي شناسند و از آن استفاده مي کنند پس کتاب هاي اول کتاب هائي خطي است که آدم ها نوشته اند اما کتاب دوم عالم خلقت است که خدا نوشته است. هر کس کتاب تکويني را مي خواند و مي فهمد از دانشمندان کتاب هاي خطي يک کلاس بالاتر رفته است زيرا او معاني کتاب ها را فهميده اما کتاب کبرا , کتاب سوم شخص امام يا پيغمبر است و مخصوصاٌ حضرت زهرا (س) که ام الکتاب شناخته شده است ام الکتاب يعني مادر دو کتاب اول دليل اين که انسانها کتاب اکبر هستند يعني بزرگ ترين کتاب ها اين است که اولاٌ کتاب هاي خطي آسماني که مهمترين آنها قرآن است بر پيغمبر اسلام و ائمه نازل شده است اگر ائمه نبودند نزول قرآن لغو بود ديگر اين که تمام علوم و دانش ها که انسان ها خونده اند يا نوشته اند از مظاهر طبيعت گرفته شده است اگر در عالم گياه و درختي نبود کتاب هاي گياه شناسي پيدا نمي شد و اگر کره زمين نبود علم زمين شناسي بوجود نمي آمد پس کتاب ها کوچک به وسيله انسان هاي دانشمند از روي کتاب وسطا يعني عالم خلقت نوشته شده است پس انساني که حقايق عالم را مي خواند و مي داند از عالم بالاتر است انسان هاي دانشمند از کتاب هائي که خوانده اند بالاترند آنها کتاب ناطقند و کتاب ها کتاب ساکت در وجود انسان ها علم الهي قرار دارد که معرفت به خدا پيدا مي کنند ولکن در عالم و در زمين ها و آسمان ها معرفت پيدا نمي شود عالم مانند خانه مسکوني مي باشد و انسان ها صاحب خانه هستند البته صاحب خانه از خانه بزرگ تر است پس درست است که بگوئيم کتاب هاي خطي کتاب صغرا است و عالم خلقت کتاب وسطا و انسان عالم و کامل کتاب کبرا انسانها , اول کتاب خطي را مي خوانند و بعد از آن در طبيعت و مخلوقات عالم فکر مي کنند تا معاني کتاب هاي خطي را بفهمند و بعد از آن درباره انسانها و خلقت انسانها فکر مي کنند. در صورتي عالم کامل مي شوند که خود را و انسانيت را چنان که هست بشناسند , معلم هر سه کتاب خداوند متعال است انسانها به جاي شاگردان خدا هستند عبادت خدا به شاگردي خدا تفسير شده است. يعني آن کسي درست عبادت مي کند که دراين سه کتاب مطالعه دارد و علم و حکمت را از خداوند متعال فرا مي گيرد. پس کتاب مسطور انسان ها کامل و کتاب هاي ناطق ائمه اطهارند .**

**بيت المعمور**

**بيت المعمور در بعضي روايات اينطور تفسير شده است که خانه اي است در آسمان در محاذات خانة کعبه مي باشد مي گويند اين قرآن اول در آن بيت المعمور نازل شده و از آن جا به زمين آمده است ولکن آسماني که بيت المعمور در آنجا است و قرآن در آنجا نازل شده .**

**آسمان به معني فضا نيست امام صادق عليه السلام مي فرمايد: آسمان يعني آسماني که از آنجا علم نازل مي شود و زمين يعني زميني که در آنجا علم ذخيره مي شود. آسماني که از آن علم نازل مي شود ذات مقدس خداوند متعال است زميني که آن علم را فرا مي گيرد قلب انبياء و قلب ائمه اطهار است زيرا علم در اطاق هاي خشت و گلي نازل نمي شود علم بر قلب انسانها نازل مي شود با اين حساب خانه آباد قلب اولياء خداست که به علم و حکمت و تربيت الهي آباد شده است و گفته اند که قلب آباد عرش خدا مي باشد زيرا خدا از طريق علم و دانش پيغمبران و ائمه احکام خود را صادر مي کنند و به وسيلة اولياء بر مردم حکومت مي کنند. همانطور که سلطان از روي تخت سلطنتي خود بر مردم حکومت مي کند .خدا هم به وسيلة ائمه اطهار بر مردم حکومت مي کنند. پس بيت المعمور درآسمان علم است نه آسمان به معناي فضا که آن هم شخص پيغمبر اکرم مي باشد . ابتدا قرآن بر شخص پيغمبر نازل شده بعد به وسيله پيغمبر به مکه و اهل مکه نازل شده است و اين که مي گويند بيت المعمور برابر کعبه قرار گرفته براي اين است که کعبه خانه خداست و پيغمبر اکرم اهل خانه خدا است همه جا خانه و صاحب خانه برابر هم و در محاذات هم قرار مي گيرند .**

**و اما سقف المرفوع :**

**سقف مرفوع که خدا قسم مي خورد و روي قانون قسم بايستي چيز مهمي باشد که خدا به آن قسم مي خورد مکتب خدا و مکتب اسلام است که بوسيله انبياء و اولياء افتتاج شده و مردم را تربيت مي کند . تا آنها را به زندگي بهتر برساند همينطور که انسانها براي ديدن مقابل چشمشان فضائي لازم دارند تا مخلوقات و موجودات عالم را ببينند و در آن فضا خورشيدي هم لازم است تا فضا را روشن کند و مناظر زيباي عالم را نشان بدهد در اطاق در بسته و فضاي تاريک نمي شود چيزي را ديد و تماشا کرد. در برابر فکر مردم هم يکچنين فضائي لازم است تا بتوانند معلوماتي بدست بياورند تا آنچه ديده نمي شود.مانند ديدني ها ببينند و بدانند فضائي که جلو فکر انسان را باز مي کند و انسانها را به علم و دانش مي رساند مکتب ناميده مي شود پس منظور از سقف مرفوع مکتب خدا و مکتب ولايت است زيرا مکتب خدا تا بي نهايت جلو فکر انسان را باز مي کند و علم خدا را به انسان مي آموزد .**

**مکتب ها در برابر افکار مردم مانند فضاها در برابر چشم مردم است فضاها بر دو قسم هست فضاي باز و فضاي بسته فضاي باز مانند جائي که ايستاده اي و به آسمان و زمين نگاه مي کني همه جا به روي تو باز است به هرجا مي تواني به روي وسعت داري براي نگاه کردن و فعاليت و حرکت ميدان باز است و فضاي بسته مانند فضاي زندان و يا حبس هاي تک نمره که انسان در يک اطاق حبس است جائي را نمي بيند . مکتب ها هم در برابر فکر انسان هم همينطور است . مکتب هاي بسته يعني دين و مرامي و خطي که فاقد علم و دانش است راه ترقي و تکامل به روي مردمبسته است تا آخر عمر بايستي مراسمي را تکرار کنند و حق فکر کردن و دانستن ندارند و اگر بخواهند حق و باطل را بفهمند کتابي و استادي و علم و دانشي در اختيارشان نيست يکچنين دين ها و مکتب ها درست مانند حبس خانه است از اول عمر تا آخر وسيله اي براي فهميدن در اختيار انسان نيست راه ترقي به روي آنها بسته است. آن مکتبي که فضايش و آسمانش به روي افکار مردم باز است مکتب اسلام است که انسان را تا بي نهايت ترقي ميدهد و هرچه بيشتر علم و دانش انسان را وسعت مي دهد پس سقف مرفوع فضاي مکتب اسلام به رهبري ائمه اطهار است .**

**والبحر المسجور**

**دريائي است که با حرارت آفتاب مي جوشد تبديل به بخار مي شود و آن بخارها تبديل به ابر مي گردد و ابرها روي زمين هاي خشک مي بارد , و زمين ها به برکت باران ها زنده مي شود آبي که در طبيعت است مايه حيات زمين است که مبنع آن اقيانوس ها و درياها است . همينطور درياهاي ديگري و ابر و باران ديگري هست که بشريت را زنده مي کنند دل هاي خشک بي ثمر را مانند باغ هاي سبز و خرم به ثمر مي رساند و بوسيله انسانهاي آباد زندگي بهشتي بوجود مي آورد آن درياها درياهاي علم است که از آن درياها علم و حکمت مي جوشد و همچون ابر و باران بر دل هاي مرده مي بارد و آن دل هاي مرده را با روح ايمان و تقوا زنده مي کند و انسانها را به ثمر مي رساند. درياهاي علم در اين جا وجود مبارک ائمه اطهار مي باشند همه جا از دانشمندان و يا کتاب ها تغبير به دريا مي شود کتاب هاي مرحوم مجلسي را بحار مي نامند علما را بحر علم مي دانند پس ائمه درياي جوشان علم هستند ائمه اطهار علماي مکتب را به ابرها تشبيه کرده اند همانطور که ابرها به همراه خود آب مي آورد و مي بارد زمين را زنده مي کند علماي مکتب اسلام هم به همراه خود علم مي آورند کلمات علم و حکمت را به جاي باران شناخته اند که دل اهل ايمان با اين کلمات زنده مي شود دل ها را به جاي زمين دانسته اند که علم الهي بر آن نازل مي شود دريايي که درنظرخدا خيلي مهم است درياي علم است نه درياي آب. با اين حساب تمامي علامت هائي که خداوند متعال در قرآن فرموده همه اين علامت ها, علامت هاي انساني است علامت هاي طبيعي نيست آنجا که مي گويند خورشيد دو مرتبه طلوع مي کند و از غروب گاه خودش برمي گردد . منظور انسان هائي هستند که مانند خورشيد افکار مردم را به علم و دانش روشن ميکنند و از وادي هاي جهل و ظلمت آنها را خارج مي کنند و آنجا که مي گويند ستارگان بي فروغ و بي رونق مي شوند منظور ستارگان علم و دانش و ستارگان بشري هستند يعني دانشمنداني که اگر کافر هستند به علم و دانش خود دنيا را به هلاکت مي کشند و اگر مؤمن هستند با علم و دانش خود نمي توانند دنيا را اداره کنند علم اين علماء با ظهور امام زمان بي رونق مي شود همانطور که خورشيد طلوع مي کند ستارگان بي رونق مي شوند. امام زمان هم وقتي ظاهر شوند علوم بشري و دانشمندان بشري بي رونق مي شوند زيرا آنها در برابر امام زمان نمي توانند با علم خود تابش و نمايش داشته باشند .**

**خداوند دنباله اين قسم ها درآيه 7 مي فرمايد عذاب هائي که خدا براي کفار خبر داده است واقعيت و حتميت دارد در آيه 8 مي فرمايد هيچ قدرتی, نمي تواند مانع ظهور عذاب هاي آخرت گردد. دربارة وعده هاي خدا و تهديدهاي خدا گفته شده است که وعده هاي خدا به اهل ايمان و تقوا صددرصد واقعيت دارد و خداوند هرگز از وعده هائي که به اهل ايمان داده است پشيمان نمي شود و خلف وعده نمي کند پس اگر کسي مستحق ثواب الهي شد و استحقاق پيدا کرد که در آخرت اجري داشته باشد هر چند بسيار ضعيف و کوچک باشد حتماٌ خداوند متعال او را به ثواب آخرت مي رساند. در سوره زلزال فرموده است که اگر کسي ذرة مثقالي کار خير بجا آورد ثواب آن را مي بيند و مي گيرد پس آنچه خدا وعده خير داده است صددرصد حتمي است کسي نمي تواند بندگان منستحق فيض را از فيض خدا محروم کند تقدير خدا درباره ثواب عالم آخرت طوري است که اگر انساني که مستحق بهشت شده است جديت کند و بخواهد از راه دين برگردد به طرف جهنم برود و اجر آخرت خود را ضايع کند پيش از آن که چنين تصميمي بگيرد خداوند به عمر او خاتمه مي دهد و نمي گذارد که زنده بماند و خود را گمراه کند پس آنچه خداوند از خير و برکت به بندگان خود وعده داده است صددرصد حتمي و يقين است و اما تهديدهاي خدا و عذاب هائي که در عالم آخرت براي کافر و گناه کار خبر داده است صددرصد حتمي نيست بلکه مشروط ادامه گناه است هر زمان که کافر و گناه کار از کفر و گناه برگردد عذاب خداوند متعال از او بر طرف مي شود با اين حساب مي گوئیم پس اين دو آيه چطور است که خداوند مي فرمايد عذاب آخرت حتميت و واقعيت دارد و هيچ کس نمي تواند آن عذاب را بر طرف کند. گفته شد که تهديدات خداوند متعال صددرصد حتمي نيست قابل تغيير است ولکن وعده هاي خدا يعني چيزهائي که به بندگان خود وعده مي دهد براي کساني که مستحق آن وعده ها شده اند هرچند استحقاق شان خيلي ضعيف باشد صددرصد حتميت دارد. برهان اين مطلب چنين است که عذاب هاي عالم آخرت مانند بسياري از عذاب هاي دنيا به دست خود انسان براي انسان پيدا مي شود. خداوند در عذاب هاي عالم آخرت بطورکلي و در عذاب هاي عالم دنيا بطور جزئي مداخله ندارد يعني عذاب ها را انسان ها براي خود مي سازند و خود را به آن عذاب ها مبتلا مي کنند . گناه و معصيت به اين دليل حرمت پيدا کرده است که براي انسان ها رنج آور است. هر گناهي چاله عذابي است که انسان خود را در آن چاله عذاب مي اندازد و حبس مي کند مثلاٌ غيبت و تهمت دشمني به وجود مي آورد دشمن هم خواهي نخواهي انتقام مي گيرد . دزدي و سرقت و آدم کشي و شراب خواري به همين کيفيت شما نمي توانيد گناه و معصيتي پيدا کنيد . که شما را در عذاب و مشقت قرار ندهد. بطورکلي تمامي عذاب هائي که در دنيا و آخرت به انسان ميرسد عذاب هائي است که به دست خود ساخته و خود را مبتلا نموده است در هر زماني که انسان از خط عذاب و مشقت برگردد به سوي خدا و اولياء خدا برود خداوند قبول دارد. اين که خدا در اين آيات مي فرمايد عذاب هاي آخرت قابل دفع نيست يعني از انسان هاي کافر و گناه کار قابل دفع نيست تا زماني که در کفر و جهل مخلد باشند در آتش جهنم مخلد هستند .**

**يکي از دلائل حتميت عذاب جهنم اين است که پيدايش عذاب هاي آخرت به دست انسان است زيرا انسان طوري خلق شده است که نمي تواند بيکار باشد اجبار وجودي و فطري دارد که دائم در حرکت و فعاليت باشد خواه حرکت و فعاليت در راه ايمان و تقوا و يا حرکت و فعاليت در راه کفر و گناه , اگر انسان از خط دين و اطاعت خدا منحرف شد قهراٌ و اجباراٌ درخط کفر و گناه قرار مي گيرند و در راه ظلم فعاليت مي کنند و در اين راه زندگي او را مجبور ميکند که به بندگان خدا ستم کند و براي ستم کردن به بندگان خدا و تسلط بر آنها مجبور به کسب قدرت ميشود اسلحه هاي آدم کشي مي سازد و تيز ميکند و بندگان خدا را به ذلت خواري مي اندازد و آخرين قدرتي که در زندگي کسب ميکند استفاده از آتش و حرارت است اسلحه هاي آتشين مي سازد و با آن بندگان خدا و مردم مظلوم بي گناه را مي کشند و مي سوزانند تا بالاخره مجبور به کسب آتش هاي خطرناک هسته اي مي شوند و دنيا را به آتش مي کشند روز قيامت تمامي اين ظلم زورها و قتل و کشتارها وآتش ها و عذاب ها که سر مردم آورده اند به خودشان برميگردد محکوم به آتش هائي ميشوند که با آن بندگان خدا را سوزانيده اند.اين است جهنم ابدي آنها پس چگونه ممکن است بدون اين که دين خدا را قبول کنند از راه کفر و گناه و جهنم سازي برگردند . عذاب الهي از آنها برطرف شود . در آيه 9 و 10**

**يَومَ تَمُورُ السَّمآءُ مَورًا (9) وَ تَسيرُ الجِبالُ سَيرًا (10) فَوَيلٌ يَؤمَئِذٍ لِّلمُکَذِّبينَ (11) اَلَّذينَ هُم في خَوضٍ يَلعَبُونَ (12) يَومَ يُدَّعُونَ اِلي نارِ جَهَنَّمَ دَعًّا (13) هذِهِ النّارُ الَّتي کُنتُم بِها تُکَذِّبُونَ (14) اَفَسِحرٌ هذآ اَم اَنتُم لاتُبصِرُونَ (15) اِصلَوها فَاصبِرُوآ اَو لاتَصبِرُوا سَوآءٌ عَلَيکُم اِنَّما تُجزَونَ ماکُنتُم تَعمَلُونَ.**

**خداوند يکي از علائم ظهور قيامت را اين مي داند که آسمان در موجان و هيجان قرار ميگيرد سير کوه ها هم به آخر مي رسد زماني که سير کوه ها به آخر رسيد و آسمان در هيجان و موجان قرار گرفت در يک چنين زماني قيامت نزديک مي شود زندگي دنيائي خاتمه پيدا مي کند و زندگي آخرتي شروع مي شود . يکي از مسائلي را که لازم است در ارتباط با قيامت بشناسيم اين است که قيامت مانند مقصد است مانند شهري که مسافر به سوي آن حرکت مي کند, علائمي که مقصد را به مسافر نشان مي دهد يا دور است که به مسافر مي گويند وقتي به فلان کوه و بيابان رسيدي و چه علائمي را مشاهده کردي به آن شهر نزديک شده اي يا نزديک است مانند اين کوه نزديک پس انسان مسافر که در سير و حرکت است تا خود را به آن شهر برساند علامت ها هم مربوط به همين انسان مسافر مي شود. قيامت و آخرت شهري است که در آينده زمان در روي کره زمين ظاهر مي شود شهرهائي که در آينده زمان هستند مانند شهرهائي است که در روي زمين است , شهرهاي آينده زمان مانند تهران امروز و تهران صد سال پيش از اين انسان ها بعد از صد سال تلاش به تهران امروز رسيده اند مسافري که هر روز به شهري از آن شهرها مي رسد اين انسانها هستند که به سوي شهرهائي که در آينده زمان پيدا مي شود حرکت مي کنند تا به آن شهرها برسند علامت ها هم مربوط به انسانها و سير انسانها مي شود زيرا شهري است در آينده زمان به طبيعت مربوط نيست ميتوانيم به مسافر بگوئيم تو وقتي به کوه دماوند رسيدي به شهر تهران نزديک شده اند ولي نميتوانيم به انسان بگوئيم وقتي به کوه هيماليا رسيدي به شهر قيامت نزديک شده اي زيرا کوه ها و دره ها علامت شهرهاي روي زمين است نه علامت هاي شهرهائي که در آينده زمان واقع ميشود پس دراينجا که خداوند ميفرمايد سير کوه ها به آخر ميرسد وآسمانها در هيجان و موجان قرار ميگيرند اين کوه و آسمان غير از کوه و آسمان روي زمين است بلکه مربوط به انسانها و تحولاتي است که در زندگي انسانها پيدا مي شود .**

**با اين حساب آسمان در اين آيه و در آيات ديگر قرآن آسمان هائي است که از آنجا علم و دانش پيدا مي شود. آسماني که علم از آنجا ظاهر مي شود در اولين مرتبه ذات مقدس خداوند متعال است او مبداء تمامي علوم است که در عالم ظاهر شده و بعد از آن ذات مقدس انبياء و اولياء خدا هستند که آنها معلم دوم بشريت مي باشند علم الهي را به مردم تعليم داده اند و بعد از آنها انسانهاي متفکر و دانشمند خواه مؤمن خواه کافر. فکر انسان آسمان وجود انسان است نفس انسان هم زمين وجود او است همينطور که زمين ها ازآسمان آب مي گيرد و زنده مي شود, نفس انسان هم از فکر انسان علم مي گيرد و زندگي مي کند پس دراين آيه شريفه خداوند مي فرمايد يکي از علائم ظهور قيامت تزلزل و بي ثباتي افکار بشر است انسانها در نقش هاي فکري و علمي خود در تزلزل و اضطراب کامل قرار مي گيرند نمي توانند يک قانون ثابتي و يا نقشه درستي بکشند که لااقل چندسال و ماهي بشريت را اداره کنند. امروز فکري مي کنند و فردا فکر خود را عوض مي کنند. همينطور در تزلزل و بي ثباتي واقع مي شوند مي بينند همه کارها و فکرها و نقشه ها به بست رسيده است اين بن بست فکري و علمي يکي از علائم بزرگ ظهور امام زمان ( عج ) است زيرا دنيا مي فهمند که اصلاح زندگي بدست او نيست بلکه يک مرد آسماني لازم است تا بتواند عالم را اصلاح کند. پس علامتاي قيامت مربوط به علائم انساني مي شود نه طبيعي زيرا قيامت در آينده زندگي بشر است نه آينده طبيعت .**

**آيه 10 :**

**و اما جبال درآيات قرآن به دو معنا به کار مي رود يکي معناي ظاهري که همين کوه هاي روي زمين است اين کوها که سر به آسمان کشيده اند مواد روزي بشر را ازآب و باران ازخدا مي گيرند و در اختيار مردم ميگذارند کوه هاي روي زمين خزينه ارزاق مردم است و معناي دوم کوه هاي قدرت است يعنی انسانهاي قدرتمندي که زندگي مردمي به دست آنها و در اختيار آنها قرار مي گيرد مي توانند با علم و قدرتي که دارند مردم را در مضيقه و تنگي قرار دهند و يا براي آنها رفاه و آسايش ايجاد کنند و همه جا آيه هديناه النجدين. به دو مظهر خير و شر تفسير شده است و اين ابر قدرت ها بر دو قسم اند:**

 **قسم اول ابر قدرت هائي که زندگي مادي مردم را به اختيار خود مي گيرند مانند سلاطين و پادشاهان .**

**قسم دوم ابرقدرت هائي که نظام ديني و فکري مردم را به دست مي گيرند مانند پيغمبران و پيشوايان ديني اين هردو ابر قدرت در زندگي سير مي کنند تا هر روز بتوانند زندگي بهتر براي مردم ايجاد کنند. هدف ايشان اين است که برکت و آسايش مردم را بيشتر و بيشتر کنند هر روز درک فکري و سير مخصوصي هستند و زندگي بهتر و پايدارتري براي مردم به وجود می آورند روزي که سير شان به آخر برسد می بنيند کاري از دستشان ساخته نيست کارشان به بن بست مي رسد. دراين بن بست ابر قدرت هاي روحاني و ديني در انتظار ظهور امام زمان هستند و صددرصد يقن پيدا مي کنند که فرج اهل عالم به دست آن حضرت است و انتظار فرج آن حضرت را مي کشند و اما ابر قدرت هاي مالي و مادي به ظلم و قتل و کشتار متوسل مي شوند و وضعيتي پيدا مي کنند که اگر اسلحه نداشته باشند یک روز هم دوام نمي آورند مردم در کمين آنهايند که آنها را از کار بياندازند و آنها در کمين مردم تا قتل و کشتار راه بياندازند و با کشتن و ظلم کردن چند روزي به حکومت خود ادامه دهند راه تازه و فکر تازه اي به نظر آنها نمي آيد تا بتوانند نظام و امنيت ايجاد کنند اين جا جائي است که سير ابر قدرت ها به آخر مي رسد و می ايستند تا ببينند خدا چه مي کند و چه انقلابي در عالم پيدا مي شود.**

**آیه 11 گفته اند کلمه ويل در اين آيه و بسیاري از آيات ديگر به معنا چاه ويل است .**

**چاه ويل را اين طور تفسير کرده اند که گفتند اگر سنگ را یا آدم را ميان آن بیاندازند 70 هزار سال طول مي کشد تا آن سنگ به ته چاه برسد در ميانه راه آن همه عذاب ها و آتش ها و در ته چاه هم اژدهائي دهان باز کرده و از دهانش آتش شعله ور است اين چاه ويل است که کفار و يا صاحب گناهان کبيره در يکچنين چاهي حبس مي شوند و آنجا را اسفل السافلين هم مي گويند و تابوت هم گفته اند که شش نفر از پيشينيان پيش از اسلام و شش نفر از جنايتکاران بعد اسلام درآنجا حبس هستند به اين مناسبت جا آنها را تابوت گفته اند که تابوت مرکب مرگ است اين دوازده نفر گرفتار مرگ مطلق و هلاکت مطلق هستند ذره اي آثار خير در آنها وجود ندارد که دليل حيات آنها باشد آن چاه ويل هم مانند همان جبال و آسمان مربوط به زندگي انسانها است. گاهي آدم ها در جامعه سقوط مي کنند و گاهي در ميان چاهي سقوط مي کنند سقوط در ميان چاه زیاد مهم نيست مي توانند خارج شوند اما سقوط در جامعه زياد مهم است مانند آدمي که بر پايه ايمان و حسن عمل ميان مردم آبرو و عزت دارد تمام مردم او را دوست دارند اعتبار دارد وليکن جنایتي مرتکب مي شود و خيانتي مانند قتل و سرقت و امثال آن از او سر مي زند بناگاه در جامعه سقوط مي کند آبرو و اعتبارش از بين مي رود و اگر اين جنايت را تکرار کند هر روز در حال سقوط بشتر واقع مي شود تا برسد به ته چاه ويل . انسانها از ابتدا تولد تا روزي که به عقل و شعور برسند و تا روزي که قابليت دارند حق را قبول کنند يا رد کنند سر دو راهي هستند در فکر و عقیده خود نه کافر به حساب مي آيند نه مومن وليکن بعد از عرضه دين خدا و عمل صالح اگر دين را قبول کردند و به راه امان و تقوا رفتند مانند درخت و گياه هر روز شاخ و برگي دارند و رشد مي کنند تا به درجات ايمان برساند و اگر قبول نکردند و به راه کفر و گناه رفتند در اين راه هم هرروز بدتر و بدتر مي شوند در ابتداي رد دين کافر به حساب مي آيند و بعد از مدتي براي مبارزه با دين خدا و پيغمبران به وسائل مادي متوسل مي شوند در اينجا مشرک به حساب مي آيند و باز اين ها براي اين که مردم را بيشتر گول بزنند و گمراه کنند تظاهر به دين خدا مي کنند منافق و رياکار شناخته مي شوند اين حال که نفاق و ريا مي باشد همان چاه ويل است آنچنان قلبشان تاريک و سياه مي شود که کفر و گناه به نظرشان خوب جلوه دارد هر عمل بدي به نظرشان خوب است و هر عمل خوبي به نظرشان بد جلوه مي کند نيکان را دشمن دارند و بدان را دوست مي دارند که چنين حالتي چاه ويل است که خروج از اين حالت مشکل است و براساس همين حالت کفر و گناه مخلد در آتش مي شوند. ممکن است شما در اينجا سئوال کنيد که اگرچه اين انسان در اثر کفر و گناه آنچنان سقوط کرده است که فاصله بين او و اهل بهشت بسيار است و میليون ها ميليون سال طول بکشد که آن فاصله را طي کند وليکن آيا خداوند قدرت ندارد اين انسان ساقط را از آن چاه ويل خارج کند و به زندگي بهشتي برساند. دليل اين که خداوند جهنمي ها را در جهنم رها مي کند تا بمانند و بسوزند چيست جواب اين است که انسانهاي کافر و گناه کار از علم و فرهنگ الهي اسلام خود را محروم کرده اند ذره اي به مسائل الهي انساني آشنائي ندارند و فرهنگ کفر و گناه بر آنها حاکميت پيدا کرده است و يک حالت بغض وعناد نسبت به خدا و دوستان خدا در آن رشد کرده در فطرت خودشان ضد خدا و ضد محبت نسبت با انسانها شده اند تغيير اين حالت براي آنها مشکل و بلکه ممتنع است چقدر يزيد و ابن زياد زحمت بکشند که رضايت تمام بندگان خدا را که به آنها ظلم و ستم کرده اند جلب کنند و چقدر براي ايشان رنج و زحمت دارد که آن فرهنگ کفر و گناه را که دلشان با آن تاريک شده است از دل خود پاک کنند و آن فطرت پر از بعض کينه و تکبر که به بندگان خدا داشتند خالي کنند و در نتيجه از نظر قلبي و رواني تغيير فطرت و ماهيت بدهند و دل آنها مانند دل اولياء خدا و اهل ايمان پاک شود کفار از نظر رواني طوري هستند که مي گويند زندگي در همين جهنم براي ما آسان تر است که در بهشت با اين مؤمنين و اولياء خدا که به آنها اين همه ستم کرده ايم محشور شويم واي به حال کسي که سرو کارش در عالم آخرت به دست کسي باشد که در دنيا به اودشمني کرده باشد و او را کشته و يا به او ظلم کرده باشد ظالم مي گويد زندگي در جهنم براي من بهتر است که بروم دست مظلوم را ببوسم و عذر خواهي کنم اين است دليل خلود در چاه ويل جهنم که تا هفتصد هزار سال هم نميتوانند از اين چاه کفر و نفاق خارج شوند .**

**در آيه 12 خداوند متعال کساني را که در خط جهنم حرکت مي کنند و مبتلا به عذاب آخرت مي شوند معرفي مي کند. خصائص فکري آنها را و علائم جهنمي شدن آنها را ذکر مي کنند تا انسانها از یک چنين علايمي فاصله بگيرند و خودشان را بشناسند اين قرآن مانند آئينه است که آدم را به خودش معرفي مي کند و به او مي فهماند که خوب است بايد همانطور که ما براي شناختن قد و قيافه خودمان مقابل آينه مي ايستم مبادا لباس ما يا صورت ما چرک و چروک باشد برای شناختن ذات صفات خودمان هم بايستي مقابل آيات قرآن باشيم و خود را به اين آيات و علامات تطبيق کنيم که آيا با دين و کتاب خدا جور هستيم يا ناجور در اين آيه خداوند ميفرمايد جهنمي ها کساني هستند که قدرت تصميم براي خود ندارند و مواظب اعمال و افکار خودشان نيستند و در هرکاري وارد مي شوند و به هر منظره اي نگاه مي کنند هر نوع سر و صدائي پيدا بشود جذب و سر و صداها مي شوند ذره اي اختيار در کار خود ندارند که مظاهر زندگي و راه حرکت و فعاليت خود را که حق است يا باطل است بشناسند. اسباب بازي خود و ديگران هستند مانند گوي ميدان بازي هر دقيقه در اختيار کسي هستند و هر روز راهي و اخلاقي را مي پذيرند اين ها صفات اهل جهنم است که اسباب بازي ديگران هستند .**

 **حديثي از اميرالمومنين (ع) تقل مي شود که فرمودند: قال الناس ثلاثه عالم ربان و متعلم عل سبيل النجات و همج**

**مولا اميرالمومنين درمعرفي افراد جامعه از نظر عقل و شعور و ورود به کارها و تصميم گيري ها مردم را به سه دسته تقسیم می کنند می فرمایند: دسته اول علماي رباني يعني مؤمنين و مؤمناتي که با خدا و دين خدا رابطه دارند. خداوند, چراغ عقل آنها را روشن کرده قدرت فهم آنها زياد است آنها آگاهي کامل به مسائل زندگي دارند سر و صداها و دعوت هائي که در دنيا پيدا مي شود صد درصد مي فهمند که دعوت به حق است يا باطل فتنه ها و شيطنت ها را کاملاً مي شناسند و به رهبران حق و باطل آشنائي کامل دارند و دسته دوم کساني که وابسته به علماي رباني هستند درس مي خوانند ياد مي گيرند در تصميم گيري ها از آنها تقليد مي کنند دائم در خط ياد گيري هستند راه نجات خود را مي شناسند اين دو گروه اهل نجات هستند فتنه و فريب کاري ها در آنها اثر نمي کنند و اما گروه سوم همج هستند آنها مانند پر کاه در بيابان و يا علف هاي خشک سبک که کنده شده در برابر بادهاي تند و کندي قرار مي گيرند که مي وزد و از اين طرف به آن طرف آنها را حرکت مي دهد ثبات و استقامت ندارند نه دعوت حق را به حقانيت مي شناسند و نه دعوت باطل را به باطل مي شناسند. اهل حق و اهل باطل در نظر آنها يکسان است گاهي با زنده باد مرده باد به طرف معاويه ها و گاهي به طرف علي ها مي روند يا مانند پشه ها در فضا باد آنها رابه اين طرف و آن طرف مي کشاند و غالباٌ جذب اهل باطل مي شوند زيرا زرق و برق اهل باطل و تبليغات و سر و صداي آنها از اهل حق بيشتر است اين طايفه سوم کساني هستند که خداوند در اين آيه آنها را معرفي مي کند و مي گويد به هر کاري و فتنه اي وارد مي شوند زندگي آنها به جز بازي و لهو و لعب چيزي نيست و در آيه بعد مي فرمايد آنها کشيده مي شوند به آتش جهنم و هرگز نمي توانند آينده خود را بشناسند .**

**انسان هاي قسم سوم که همج الرعاع خوانده شده اند به سه قسم هستند: يک قسم کفاري که دين خدا و انبياء را تکذيب کرده اند تا توانسته اند با خدا و دوستان خدا درجنگ و مبارزه بوده اند اين ها مکذبين هستند يعني دين خدا را به حقانيت شناختند و تا توانستند براي محو آن فعاليت کردند. اين ها در رأس کفر و کفار قرار مي گيرند و در مراکز اصلي جهنم حبس مي شوند قسم دوم وابسته گان به اين ها کساني که دانسته اند اين ها باطل و کافر هستند و با دين خدا مي جنگند وليکن براي زندگي دنيا وابسته به آنها شده اند جزء لشکريان آنها و به امر آنها و دستور آنها با خدا و اولياء خدا جنگيده اند, دانسته اند که آنها بر باطل هستند وليکن زندگي و احتياج برآنها غلبه داشته و آنها را وادار به اطاعت رؤساي کفر نموده است و قسم سوم انسانهائي که صددرصد بي تفاوت بوده اند فکر اين نبوده اند که حق چيست و اهل حق چه کساني هستند و باطل چيست و اهل باطل چه کساني هستند و همين طور اسباب بازي خالص گاهي سر سفره اهل حق در خدمت آنها فقط براي زندگي و گاهي هم سر سفره اهل باطل و در خدمت آنها هرگز براي خود فکري نکرده اند و تصميم نگرفته اند که راه درستي که راه حق باشد يا باطل انتخاب کنند آنها با همين فکر و عقيده اي که در دنيا بوده اند روز قيامت هم مي خواهند بود شايد اين طايفه بعد از مدتي که دنباله رو کفار باشند مشمول عفو شدند .**

**در آيه 12 وضعيت حرکت کفار و وابسته گان آنها به سوي جهنم را ياد آوري مي کنند و مي فرمايد: روزي که به جبر و عنف به سوي آتش جهنم کشيده شوند تا روبروي آتش قرار گيرند در آنجا به آنها مي گويند اين همان آتشي است که مي گفتيد دروغ است آن را تکذيب مي کرديد آيه نشان ميدهد که کفار به جبر و اکراه به آتش جهنم کشيده مي شوند سئوال مي شود چطور انسانها را با جبر و اکراه به طرف بلاها و بدبختي ها بکشاند وليکن دراين آيه خداوند ميفرمايد: کفار عاقبت خود را به آتش جهنم مبتلا مي کنند. دليل حرکت اجباري کفار به سوي جهنم چيست ؟ آيا مؤمنين و بندگان خدا آنها را به سوي جهنم مي کشند و يا خدا و فرشتگان آنها را به طرف جهنم حرکت مي دهند و يا اين که خودشان خودشان را به طرف جهنم مي کشانند و عاقبت در آتش جهنم حبس مي شوند. جواب اين است که انسانها در راه کفر و گناه نمي توانند ساکت و صامت بنشينند براي غلبه بر مؤمنين و مسلمانان مجبورند کسب قدرت کنند تا عاقبت فريفته نيروهاي آتشين مي شوند و با کسب قدرت هاي آتشين و جنگ هاي آتش زا براي خود در دنيا و آخرت جهنم مي سازند. اين که خداوند در اين آيه ميفرمايد: به جهنم کشيده مي شوند . عاملي که آنها را به جهنم مي کشاند خدا نيست. خدا کسي را به جهنم نمي کشاند فرشته ها و اولياء خدا هم چنين کاري نمي کنند که کسي را گمراه کنند و آنها را به جهنم بکشانند اين عامل فقط زندگي دنيا طلبي آنها است زيرا مجبورند در پي کسب ثروت و قدرت باشند تا بتوانند مردم را زير سلطه خود در آورند و حقوق آنها را غصب کنند کافر بدون ظلم نمي توانند زندگي کند کافر يا مجبور است به مردم ظلم کند يا در اطاعت ظالم باشد کافر نمي تواند عادل باشد زيرا عدالت از لوازم عقل و ايمان است که عادل از خدا مي ترسد به بندگان خدا ستم نمي کند وليکن کافر عقل و ايمان ندارد و فقط به دنبال طعمه و لقمه است در پي کسب ثروت و قدرت است , اين کسب قدرت آنها را وادار مي کند , به اسلحه ساختن آدم کشتن و آخرين اسلحه هائي که مي سازد اسلحه هاي آتشين است براي غلبه بر مردم دنيا از آن اسلحه ها استفاده مي کنند بندگان خدا را مي سوزانند در زندگي قيامت تمامي اين ظلم ها و عذاب ها از طرف مظلومين به خود آنها برميگردد و ميشود يک جهنم کامل پس عاملي که آنها را به جهنم مي کشاند کفر و ظلم است . پس از آن که انسانها با اين عواملي که زندگي آنها و احتياجات آنها است با آتش جهنم روبرو شدند در آن موقع فرشتگان يا انسانهاي مومن به آنها مي گويند اين است عذاب آتشي که در دنيا قبول نداشتيد و آن را تذکيب مي کرديد .**

**يکي از مسائلي را که کفار دراين زندگي دنیا قبول ندارند و همه وقت آن را تکذيب و مسخره مي کنند عذاب ها و آتش هاي جهنم است که خداوند خبر داده و آنها را از اين عذاب ها مي ترساند خداوند همه جا در قرآن خبر مي دهد که هر ظلمي و آزار و اذيتي که از تو به بندگان خدا مي رسد در آينده آنچه از تو به مردم رسيده از جانب مردم به تو برمي گردد و از آن جمله آتش هائي که ساخته اي و يا آن مردم و زندگي آنها را سوزانده اي عين همين آتش ها با همين دود و گازهاي شيميائي به خودت برمي گردد انسان هاي کافر اين مسائل را قبول نمي کردند و مسخره مي کردند و مي گفتند آن مظلومي را که ما کشته ايم و زندگي او را آتش زده ايم کجا هست که برگردد يا قدرت پيدا کند که از ما انتقام بگيرد خبر ندارد که زندگي دوباره تجديد مي شود و ظالم و مظلوم هردو زنده مي شوند و در دايره حکومت الهي قرار مي گيرند. عدالت خدا ايجاب مي کنند که قدرت و امکانات در اختيار مظلومين بگذارد تا ظلم ظالم را به همان صورتي که در دنيا ديده اند و چشيده اند به آنها برگردانند در آنجا مي گويند اين است آتش جهنم که آن را قبول نداشتيد و مي گفتيد سحر و جادو است و يا پيغمبران مردم را گول مي زنند باغ سبز به انسان هاي مومن نشان مي دهند مي گفتيد بهشتي نيست مردم را گول مي زنند چون ثروت نقد ندارند که در اختيار وابسته گان به خود قرار دهند با ثروت نسيه آخرت مردم را به طمع مي اندازند در اين جا که به عذاب هاي جهنم و با نعمت هاي بهشت روبروي شدند مومنين به آنها مي گويند سحر بود يا**

**عقل شما نمي رسيد و حال در اين عذاب ها صبر کنيد يا صبر نکنيد راه علاجي در اختيار شما نيست .**

**دراين آيه خداوند متعال به اهل جهنم مي گويد هيچ راهي نداريد براي اين که خودتان را از اين عذاب ها آزاد کنيد. نه داد و فرياد و نه جزع و فزع فايده دارد و نه هم خواهش تمنا فايده دارد و نه هم تحمل عذاب ها و بي طاقتي در مقابل عذاب ها هيچ نقشه اي براي آنها در جهنم قابل اجرا نيست .**

**در اين جا سئوال مي شود که چرا تا اين اندازه راه نجات به روي آنها بسته شده است که اميدوار به نجات خودشان نيستند و کسي هم نمي تواند نقشه اي براي نجات آنها طرح کند آيا نمي شود آنها را به زندگي دنيا برگردانند به کيفيتي که زندگي خود را از کودکي شروع کنند شايد در خط ايمان و تقوا فعاليت کنند و يا توبه کنند و آيا نمي شود که در همان اعماق جهنم به آنها دستور نماز و دعا بدهند و بگويند اگر در اينجا نمازهاي دنياي خود را قضا کرديد و به جاي هفتاد سال عمري که درکفر و گناه بسر برديد در همين جهنم شصت سال يا بيشتر خدا را عبادت کنيد تا از جهنم شما را آزاد کنند آيا يکچنين نقشه هائي که به فکر ما مي رسد حکيمانه است و يا قابل اجرا هست يا نيست. دليل يک چنين حبس ابد در آتش جهنم و بسته شدن تمامي راه هاي نجات چيست اگر بدانيم راهي براي نجات آنها هست و خدا اجازه نمي دهد متناسب با لطف خدا نيست و اگر هم بدانيم چنين راهي وجود ندارد نه از دست خدا کاري براي آنها ساخته است و نه هم از اولياء خدا . دراين صورت اعتراف مي کنيم که کفر و گناه در اينجا يک مرض غيرقابل علاج است گرچه دکتر آن خدا باشد جواب در صفحات گذشته داده شده که کفار مي بينند تمام بشريت را بايد راضي کنند و عقلشان نمي رسد که چگونه بايد نجات يافت، در تاريکي مطلق اند .**

**خداوند دنباله اين آيه شريفه نظريات کفار را در برابر پيغمبران و تغييراتي که آنها از دين و مکتب خود دارند مطرح مي کنند آنها مي گويند پيغمبران و بساط دعوت آنها سحر است زيرا حقيقتاً عامل موفقيت آنها و نصرت الهي که شامل حال آنها مي شود نمي شناسند و همين قدر مي بينند که کارهاي معجزه به دست آنها جاري مي شود و يا اين که بدون مکتب و مدرسه همه علوم و اسرار را مي دانند از غيب هم خبر مي دهند فرق معجزه با سحر اين است که ساحر و جادوگرها مدتي بايستي درس سحر و جادوگري بخوانند و تمرين کنند و اسباب و ابزار سحر به کار ببرند وليکن پيغمبران يکچنين درس ها و تمرين هائي ندارند و مکتبي به نام مکتب سحر نديده اند . و ديگر اين که پيغمبران براي موفقيت خود سر به جانب آسمان بلند مي کنند و به خدا متوسل مي شوند وليکن ساحرها به هنر خودشان و اسباب و ابزار سحري متکي مي شوند و ديگر اين که سحر يک نمايش خلاف حقيقت است آنجا که ريسمان ها وسيله ساحرها حرکت مي کنند و انسان خيال مي کند که مار و اژدها هستند خلاف حقيقت است آنها موجي مقابل چشم مردم ايجاد مي کنند که مردم خيال مي کنند ريسمان ها مار و اژدها شده اند وليکن اعجاز يک حقيقت است درست مانند خلايق عالم عصاي موسي يک اژدهاي واقعي مي شود و مانند مار و اژدهاي بيابان مي خورند و مي بلعند . به قول حافظ شيرازی:**

 **سحر با معجزه پهلو نزند دل خوش دار سامري کيست که دست از يد و بيضا ببرد**

**در اين آيه شريفه خداوند چنين خبر مي دهد که جهنمي ها در دايره جهنم حبس هستند و راه خروجي براي آنها وجود ندارد و در آيات ديگر مي فرمايد: هر وقت از يک راهي و يا دري تصميم مي گيرند که خارج شوند بلافاصله با عوامل ديگر از در ديگر وارد مي شوند .**

**در اينجا سئوال مي کنم که عامل حبس آنها چيست آيا ديوارهاي آهني و بتوني دور جهنم کشيده اند که**

**کسي نمي تواند خارج شود و يا مامورين زيادي چماق به دست در اطراف جهنم صف کشيده اند که نمي گذارند کسي خارج شود و آيا خداوند متعال دست و پاي آنها را فلج نموده و يا چشم آنها را کور نموده است که نميتوانند فرار کنند و يا آيا درهاي آهنين بهشت به روي آنها بسته شده است که نمي- توانند داخل شوند. چه چيز سد راه خروجي آنها و سد راه ورودي آنها به بهشت شده است جواب اين است که اولاً جهنم هر انساني در درون خود او قرار مي گيرد. جهنم يک چاله پرازآتش نيست که دائم سوخت لازم داشته باشد بلکه وجود خود آنها مانند حرارت تب است نهايت خيلي شديدتر . گاهي يک انسان ظالم کافر در شرايط ميليون ها درجه حرارت قرار مي گيرد و ديگر اين که موانع خروج آنها از جهنم يک موانع داخلي وجودي است يعني درون قلب آنها بسته است راه نجات را نمي دانند اولين مانع خروج آنها جهل است. زيرا آنها درس هاي ديني و معارف الهي را در دنيا نخوانده اند و ندانسته اند کلمه خدا و ارتباط با اولياء خدا را تمرين نکرده اند آنچنان به ياد خدا و مسائل ديني بي اعتنا بوده اند که ذره اي فهم شعور ديني و خدائي در وجود آنها نيست روي همين جهل مطلق نمي توانند با خدا رابطه پيدا کنند مانند کسي که در علمي و هنري تخصص ندارد و يا زبان را بلد نيست چطور مي تواند با آن زبان حرف بزند و يا هنرنمائي کند پس مانع بزرگ سر راه آنها جهل مطلق و جهل مرکب است و هيچ حصاري محکم تر از جهل و ناداني نيست .**

**ديگر از موانع بزرگ اين است که از روز انحراف و حرکت در خط کفر و گناه هر روز تاريکي قلب آنها زيادتر مي شود و صفات بد آنها زيادتر مي شود و صفات بد از قبيل حسد و تکبر در وجود آنها مانند سرطان تمام اعماق روح و فکر آنها را گرفته است مانند کسي که از جاده منحرف مي شود و بسوي صحرا و بيابان ها هر روز دورتر و دورتر به ناگاه متوجه مي شود که ميليون ها کيلومتر از مقصد دور شده است به عقيده خودش برگشتن ممکن نيست بايستي در همان بيابان برهوت زندگي کند انسان کافر و متکبر که ظلمش به تمام مردم رسيده است و همه کس از دست او شکايت دارند مي بينند بايستي ميليون ها نفر را ببيند معذرت خواهي کند و آنها را از خودش راضي کند. به شفاعت و رضايت آنها داخل بهشت شود و در بهشت هم راه و خط بندگان خدا را که به ذکر و تسبيح و نماز دعا مشغول بوده اند تا ماهيت ايماني پيدا کرده اند بايستي تمام اعمالي را که در دنيا ترک کرده است تمرين کند تا روحيه خشک و خشن و متکبر او مانند آهن در آتش نرم گردد و لياقت پذيرش حق را پيدا کند پس دو مانع بزرگ وجود آنها را احاطه مي کند که خروج از آن عذاب ها براي آنها ممتنع است يکي از آن دو مانع ذات فرعوني و تکبر آنها و ديگر کسب رضايت ميليون ها انسان هائي که آنها را گمراه کرده و به جهنم کشيده اند، اين دو مانع بزرگ که قابل رفع نيست خروج آنها هم از جهنم ممکن نيست پس حبس ابد وجود خودشان است نه حصاري و مانعي که خدا درست کرده باشد .**

**ميگويد روزي که بطور غيرطبيعي به جهنم کشيده شوند به آنها مي گويند اين همان جهنمي است که آن را تکذيب کرديد آيا جهنم سحر بود يا شما نمي ديديد حالا صبر کنيد يا نکنيد فرقي ندارد فقط نتيجه اعمال خودتان را مي چشيد .**

**(16) اِنَّ المُتَّقينَ في جَنّاتٍ وَ نَعيمٍ (17) فاکِهينَ بِمآ اتيهُم رَبُّهُم وَ وَقيهُم رَبُّهُم عَذابَ الجَحيمِ (18) کُلُوا وَ اشرَبُوا هَنيئًا بِما کُنتُم تَعمَلُونَ (19) مُتَّکِئينَ عَلي سُرُرٍ مَّصفُوفَهٍ وَ زَوَّجناهم بِحُورٍ عينٍ (20)**

**دنباله آيات مربوط به جهنم خداوند آيات مربوط به بهشت را ذکر مي کند و ارقام نعمتي که در بهشت براي انسانها آفريده با همان کميت و کيفيت که خودش ميداند بيان ميکند اولاً صفت تقوا را براي استحقاق زندگي بهشتي مطرح مي کند و دنباله تقوا ارقام نعمت و لذت را ذکر مي کند دليل اين که تقوا را مطرح مي کند براي اين است که تقوا اولين قدم حرکت به سوي حق و حقيقت است اگر بين تقوا و ايمان مقايسه کنيم که آيا ايمان بر تقوا مقدم است يا تقوا بر ايمان مقدم است .**

**متقي ايمان به خدا مي آورد و يا مؤمن تقوا پيدا مي کند بايستي بگوئيم تقوا بر ايمان مقدم است يعني کسي ايمان به خدا مي آورد که تقوا داشته باشد . تقوا و ايمان هر دو با هم يک حالت فکري و رواني مي باشد مربوط به تفکر انسان است تعليمات تفکر بوجود مي آورد اما تقوا به وجود نمي آورد تقوا حالتي است که انسان به خود ايست مي دهد وقتي که شما وارد يک مؤسسه عظيمي مي شويد که از کم و کيفيت آن خبر نداريد و ميدانيد که آن تأسيسات عظيم در اختيار يک مرد نيرومندي مي باشد در اولين قدم ورود به خودت فرمان ايست مي دهي مي ايستي تا کسي تو را راهنمائي کند يا از تو بپرسد که چه کسي هستي و چه چيزي ميخواهي اگر بدون اجازه وارد آن مؤسسه شدي و خواستي چيزي را از نزديک ببيني و تصرف کني متجاوز خواهي بود که چرا بدون اذن و اجازه وارد شدي .**

**آن مؤسسه عظيم وجود خودت و اين عالم خلقت است که مالک دارد حساب و کتاب دارد پليس و پاسبان دارد هر چه هست مال من نيست مال خالق عالم است پس من بدون اذن و اجازه حق ندارم کوچک ترين قدمي بردارم يا در چيزي تصرف کنم .**

**يکي از مواردي که مظهر تقوا به حساب آمده و خداوند تقوا را در نظر انسان مجسم کرده است آن حالت احرام و ورود به حرم است . احرام يک تقواي مجسم است که وقتي انسان وارد حرم مي شود احرام مي بندد اين همان ايستي است که انسان به خود مي دهد با اين احرام تمامي حرکات و سکنات و تصرفات بدون اذن و اجازه خدا بر انسان حرام مي شود حق اين که تن خود را به خارد و موئي از تن خود بکند و يا ناخن بچيند يا با کسي خوش و بش داشته باشد يا به زن خود نگاه لذت آميزي بنمايد و يا گياهي را بکند يا حشره اي را بکشد حيواني را برماند ندارد. به طور کلي درست مانند ميهمان در خانه خدا تمامي تصرفات در خود و در ديگران بر او حرام مي شود حتي لباس خود را حق ندارد بدوزد و با احرام دوخته وارد شود. اين احرام تقواي مجسم است .**

**که خداوند براي نمونه آن را به ما نشان داده است انسان در تمام حالات از تولد تا مرگ بايستي به همين حال باشد تصرفات او در هر کس و در هر چيزي به اذن و اجازه خدا باشد هر يک از مناسک حج به جاي کسب اجازه از خداوند متعال است که قسمتي از محرمات را حلال ميکند و آخرين کسب اجازه طواف نساء است که زن و شوهر را به يکديگر حلال مي کند با اين حساب اولين قدم در اطاعت خدا تقوا شناخته شده است .**

**مرحله دوم ايمان است دومين حالتي که در ارتباط با خدا براي انسان حاصل مي شود ايمان است تفکر ايماني بعد از تقوا پيدا مي شود زيرا تقوا به معني حس مسئوليت است کسي که در موسسه اي مسئوليت را احساس نمي کند و بدون مسئوليت و بي بند و بار حرکت مي کند ايمان و حالات ديگر براي او قابل ظهور نيست به همين مناسبت پيش از اقدام به هر کاري انسانها را به تقوا سفارش کرده و گفته اند تقوا بهترين توشه عالم آخرت است . وقتي که مولا علي (ع) از پيغمبر اکرم (ص) سئوال مي کند که يا رسول الله بهترين اعمال در ماه مبارک چه عملي مي باشد حضرت جواب مي دهد خودداري از ارتکاب محرمات با اين که اين همه واجبات و مستحبات در ماه مبارک هست حضرت خودداري از محرمات و مکروهات را مطرح مي کند زيرا محرمات و مکروهات انسان را از مرز به سوي خدا عقب مي کشد و تيرگي در قلب انسان ايجاد مي کند و مدتي طول مي کشد که انسان توبه کند و تيرگي قلب خود را برطرف نمايد پس اولين قدم در حرکت به سوي خدا خودداري از حرکت قهقرائي و برگشت به عقب است فعلاً از خدا دور نشويم نزديک شدن طلب مان باشد اگر دور شديم جبران خسارت مشکل است اين 200 سال مدت عقب افتادگي آدم از مرز حرکت به سوي خداوند متعال بوده است پس پيدايش تقوا اولين حالت و اولين قدم حرکت بسوي خداوند است به همين مناسبت اولين آيه که در اول سوره بقره است دستور تقوا مي باشد در آن آيه گفته اند اين قرآن فقط متقين را هدايت مي کند .**

**مرحله دوم بعد از پيدايش حالت تقوا ايمان مطرح مي شود ايمان از کلمه امن و امنيت است روي قواعد ادبي و عربي از باب افعال آمده است به معني پيدايش امنيت دروني و داخلي زيرا خطراتي که براي انسان پيدا مي شود از دو راه است از خارج وجود انسان و از داخل وجود انسان خطرات خارجي مانند دشمنان انساني و درندگان و گزندگان و حوادث طبيعي مانند سيل و زلزله و امثال آنها .**

**پيدايش امنيت از خطرات خارجي را تأمين مي نامند مي گويند به فلاني تأمين دادم . و اما خطرات داخلي و رواني مانند وسوسه ها و خوف و خيالات و ترس و وحشت پيدايش امنيت از خطرات دروني ايمان مي نامند. انسانهائي که مسافر به سوي خدا هستند مانند مسافرين بيابانها و شهرها با خطرات دروني روبرو مي شوند اولين خطر, کندي و تنبلي است . انسان دوست دارد دائم بخوابد و حرکتي نداشته باشد دومين خطر ترک زندگي هاي کودکي و جواني که انسانها در دوران پيري تهديد به فقر نادري مي شوند و دوست ندارند سرمايه هاي موجودي را براي رسيدن سرمايه هاي بهتر رها کنند اين دنيا و زندگي سر راه انسان را مي گيرد و او را از آخرت باز مي دارد همه جا از درون او را مي ترساند که هر چه بيشتر حريص دنيا باشد و آنچه ذخيره مي کند براي خود حفظ کند حاضر نيست از اين موجودي ها صرف نظر کند تا به بهترها و بهترها برسد . براي دفع اين خطرات دروني و وسوسه هاي ايمان لازم است ايمان يعني لطف و اراده خدا را براي دفع وسوسه ها و جنگ با شياطين داخلي و خارجي وسيلة امنيت قرار بدهيم و با اطمينان به موفقيت به سوي خدا و آخرت حرکت کنيم و از کسي و از چيزي نترسيم .**

**دنباله ايمان به خداوند متعال که سند امنيت از تمامي آفات و خطرات در دنيا و آخرت است و مخصوصاً خطرات ديني که سرمايه ابدي انسان را از بين مي برد کلمات جهاد و هجرت مطرح مي شود که انسانها بايستي چنين حالاتي را در خود بيابند تا بدانند که مهاجر به سوي خدا هستند جهاد و هجرت درست به معني اين است که انسان موجودي هاي خود را از مال و ثروت و قدرت, سرمايه قرار دهد و با اين موجودي ها چيزهائي را که بهتر و عالي تر و باقي تر است بدست آورد. درست مانند مسافر که بيابان ها را رها مي کند تا برسد به روستاها و روستاها را پشت سر مي گذارد تا برسد به شهرها و باز آن شهرها را رها مي کند و به سوي شهري که مقصد و مقصودش آنجا است مي رسد .**

**اگر در بيابان ها بنشيند و يا در روستائي متوقف شود از مقصد باز مي ماند. هجرت بسوي خدا هم درست به همين معنا است اين زندگي دنيا و طبيعت مانند بيابان است بايستي به ميزان سفر و قوت شبانه روزي از آن استفاده کنيم و آن را رها کنيم موجوديت خود ما براي خودمان مانند روستا است که اگر خود گرا باشيم و در خود متوقف شويم و فقط خود را بخواهيم نه کسي و چيزي ديگر در اين خود گرائي مانند همان مسافر هستيم که در دهات ميانه راه متوقف شده است و از شهرهاي بزرگ تر و با برکت محروم شده است . شهر با برکت در اين جا که بايستي از خود بگذريم تا به آنجا برسيم شهر ولايت خدا و آل محمد عليهم السلام است که خداوند در سوره سبا آيه 18 مي فرمايد و جلعنا بينهم و بين القري التي بارکنا فيها قري ظاهره و قدر نا فيها السير سير وا فيها ليالي و اياماٌ آمنين . آنها را به عنوان شهر يا برکت معرفي کرده و فرموده است از بيابان ها و دهات بگذريد تا خود را به آن شهرها برسانيد و در اين جا بايستي بگوئيم که هجرت مقدم بر جهاد است کسي مي تواند جهاد کند که هجرت نمايد چون جهاد به معني حرکت در راه است و هجرت به معني رها کردن روستاها و شهرها است در صورتي مي توانيم در راه حرکت کنيم که مقصد بزرگي را در نظر بگيريم و از سرمايه هاي موجود صرف نظر کنيم يعني بيابان و روستاها را رها کنيم . دنباله جهاد و هجرت فيوضات الهي که به مهاجر مي رسد به نام جنات و جنان مطرح مي شود .**

**در اين آيات خداوند متعال چند رقم از نعمت هاي خود را بندگان خود وعده مي دهد:**

**اول پيدايش عقل و استعداد و قدرت نفس در مقابله با کفر و گناه .**

**دوم قرار گرفتن در سايه ولايت و تربيت خدا و ائمه اطهار عليهم السلام**

**سوم نشاط ابدي و دائمي و استفاده بدون رنج و زحمت از تمام لذائذ مادي و معنوي .**

**چهارم حفاظت دائمي وجودي از تمام بلاها و عذاب ها در دنيا و آخرت .**

**اما آن حالات و درجاتي که وجود انسان را آباد مي کند عبارت است از علم و عقل و شناختن**

**هرکسي و هرچيزي چنان که هست بطوري که انسان در اين شناسائي ها اشتباه نمي کند خدا را چنان که هست با آن خصائص ذاتي و امتياز وجودي مي شناسد و او را منزه و مبرا مي داند از شباهت جنسي و يا کمي و کيفي با خلق خدا . يک چنين شناسائي که خدا را از مشابهت به خلق خدا منزه بداند معاني تسبيح است کلمات تسبيح و تکبير و حمد که اين همه سفارش شده است که مؤمنين دائم اين کلمات را بر زبان جاري کنند و گفته اند که اين کلمات ارکان عرش خداوند متعال است اين تکرار مربوط به معني و محتواي اين کلمات است زيرا يکي از جاهائي که خيلي زياد انسان ها گمراه مي شوند تزلزل فکري پيدا مي کنند همين جا است که غالباٌ خداوند متعال را به قياس مي شناسد نه به تنزيه و تبرئه غالباً علم خدا را به علم خودشان و قدرت خدا را به قدرت خودشان و همچنين ديگر صفات خدا را به خودشان قياس مي کند و از اين قياس و شناسائي درجات ايمان و اعتمادشان به خدا ضعيف مي شود به خدا بد گمان مي شوند اين بدگماني و يا سوء ظن يگانه عاملي است که انسان را از لطف خدا محروم مي کند و عاقبت انسان را در عقيده به خدا به شک و شبهه مي اندازد و به کفر و گناه مي کشاند لازم است انسانها اين درس بزرگ را از خداوند متعال استفاده کنند و دائم از او بخواهند و تمنا کنند که خود را به بندگانش معرفی کند .**

 **معرفت خدا به توسط خدا به انسان مي رسد درسي است که فقط خدا به انسان مي آموزد .پیغمبران و ائمه اطهار آدرس نعمت معرفت را مي دهند و هدات مي کنند که چگونه و چطور اين معرفت را به دست آورد ولي ايجاد اين معرفت در دل انسان مستقيماٌ به اراده خدا پيدا مي شود زيرا معرفت نيروئي است که در وجود انسان خلق مي شود و خلقت هم به دست خداوند متعال است. آنچه وظيفه انسان است اين است که هرگز خدا را به خود و ديگران قياس نکند و خدا را از مشابهت با خلق منزه بدانند و دائم در حال خواهش و تقاضا باشند تا اين سرمايه بزرگ يعني معرفت را به دست آورند ( فرق بين علم و معرفت ) .**

**چيزي که بين انسان و خدا لازم است معرفت است علم تنها سودي ندارد مگر اين که تبديل به معرفت شود مولا عليه السلام در نهج البلاغه خطبه اول ميفرمايد اول الدين معرفته . يعني قدم اول دين معرفت به خداوند است تمام انسانها به دليل فطرت و وجدان همانطور که عالم به وجود خود هستند عالم بوجود خدا هستند زيرا اين علم لازمة وجود خلق است شما هر صنعتي را که مي بينيد يقين به وجود صانع داريد نمي توانيد بگوئيد من خلق را قبول دارم اما خالق را قبول ندارم وليکن معرفت عبارت است از يک رابطه علمي و عملي بين انسان و خدا که همان معرفت انسان را به تسليم و عبادت وادار ميکند که وجود خداوندمتعال را احساس کند مانند کسي که علم به وجود شخصي بزرگ دارد وليکن به حضور او نرسيده و او را از نزديک نديده است و گاهي هم به حضور مي رسد و به مقام او احترام مي گذارد يا سربازي که در ميدان مشق احترامات را تمرين مي کند و همين سرباز با فرمان ده خود روبرو مي شود و احترام مي گذارد حالت دوم را معرفت مي نامند و حالت اول را که تمرين احترام است علم مي نامند مولا (ع) مي فرمايد که اگر رکوع و سجود شما بعد از احساس عظمت خدا پيدا شود عبادت است که از روي معرفت واقع شده و اگر از روي عادت و تمرين است عبادت است که از روي علم و عادت واقع شده است معرفت آن يادگارهائي است که بين انسان و خدا پيدا مي شود مانند دعاي مستجاب از طرف خدا و يا رؤياي صادق که انسان در عالم خواب راهنمائي مي شود و نمونه اين ها. انسان عارف بندگي خود را احساس مي کند گوئي در حضور مولا ايستاده از او دستور مي گيرد و کار مي کند يک چنين حالاتي در زندگي به نام بهشت و رضوان خدا شناخته مي شود خداوند يک چنين قلبي را جنان و جنات مي نامند که در پي آن سه نوع نعمت در اختيار انسان قرار مي گيرد .**

**اولاً نعمت هاي بهشت را خداوند با کلمه نعيم تعريف مي کند مي فرمايد في جنات النعيم . نعيم با نعمت خيلي فرق دارد نعيم آن نعمت هاي خالص است نعمت هاي دنيا همه جا مخلوط به غير نعمت و يا مخلوط با رنج و زحمت لازم است شما ببينيد شربت آبي و لقمه ناني که بدست مي آوريد براي تهيه آن چقدر رنج و زحمت لازم است براي دفع آن هم همينطور به علاوه نعمت هاي دنيا هرکدام مخلوط به تفاله است يعني مخلوط به موادي که در واقع نعمت نيست لذا آن مواد زائد که تفاله است دفع مي شود و يا اگر دفع نشود منشاء مرض وکسالت مي گردد و شايد در صد گرم سيب و خوراکي هاي ديگر يک گرم لذت خالص انرژي زا بيشتر نباشد همان يک گرم در ذائقه لذت به وجود مي آورد و جذب بدن مي شود ونيرو و شهوت توليد مي کند نود و نه گرم ديگر آن تفاله است که دفع مي شود وليکن نعمت هاي بهشت لذت خالص است که قوت و شهوت در بدن اهل بهشت ايجاد مي کند تفاله زائد ندارد که دفع گردد بلکه به صورت عطر و بخار از پوست بدن انسان خارج مي شود خداوند در سوره المطففين مي فرمايد ختامه مسک يعني خاتمه نعمت هاي بهشت بوي مشک و عنبراست و خاتمه نعمت هاي دنيا مدفوع متعفن است که از انسان دفع مي شود . اين است که نعمت هاي بهشت نعيم است يعني در جنسيت خود نعمت خالص است .**

**سه رقم نعمتي که خالص دراختيار اهل بهشت قرار مي گيرد يکي لطف خدا است که بزرگترين نعمت هاي**

**بهشت است و قابل و صف و تعريف نيست يکي هم محبت انسانها به يکديگر و انس و آشنائي آنها با هم و لذائذ جنسي همراه محبت و زيبائي خالص و رقم سوم لذائذ مادي از مسير حواس پنج گانه از راه باصره مناظر عجيب و زيبا و از راه سامعه الحان و آوازهاي نشاط آور با کلمات علم و حکمت علم و حکمت و از راه شامه بوهاي بسيار خوش و معطر که مي گويند از پانصد سال راه به مشام انسان ميرسد و از راه ذائقه شيريني ها و مزه هاي لذت بخش ديگر که قابل وصف نيست و از راه لامسه آنچنان که خدا مي خواهد مهيا کرده است انسانها ظرف ميليونها سال در لذت و نعمت خالص به صورت هاي گوناگون قرارمي گيرند و ذره اي رنج و زحمت و ناراحتي براي آنها قابل تصور نيست .**

**از نعمت هاي بزرگ که خداوند خبر مي دهد شادي کامل منهاي هر نوع غم و غصه است نشاط کامل سه عامل دارد که نصيب انسان مي شود همانطور که غم و غصه هم سه عامل دارد متوجه انسان مي شود سه عامل نشاط آور که اگر نباشد غم و غصه به سراغ انسان مي آيد يکي علم به موفقيت و خوشبختي و سعادت ابدي اهل بهشت يک چنين علمي دارند زيرا در پناه يک حکومت مقتدر در عين حال مهربان قرار دارند که خداوند متعال و ائمه اطهارند. حکومتي که بندگان خود را آزاد مطلق قرارداده هيچ تکليفي و دستوري و امر و نهي با آنها ندارد آزاد مطلق در پناه قدرت مطلق به هر جا مي خواهند بروند و در هر عالمي که بخواهند گردش ميکنند و هرچه ببينند از خدا بطلبند کوچک ترين محروميتي و يا ممنوعيتي براي آنها وجود ندارد زيرا نعمت هاي خدا در بهشت بدون منت است يعني خداوند در برابر آن ثروت نامتناهي و قدرت کامل حکمي ندارد تا تکليفي براي بندة خود روشن کند و بگويد وظيفه تو چنين و چنان است يا اگر يک نفر از انجام وظيفه کوتاهي کند مسئوليتي داشته باشد کوچکترين مسئوليتي براي اهل بهشت وجود ندارد آن را اجر غيرممنون مي نامند و چون مسئوليتي وجود ندارد محکوميتي هم وجود ندارد . عامل دوم نشاط قدرت و تسلط انسان بر آنچه که مي گويد و مي خواهد همانطورکه خداوند تبارک و تعالي براي آنچه ميخواهد معطلي ندارد صاحب اراده کن فيکون است انسان بهشتي هم صاحب يکچنين قدرتي مي باشد که آنچه مي خواهد مي شود وبراي آنچه مي خواهد لازم نيست سرمايه گذاري کند و کاري انجام بدهد و اما عامل سوم امنيت عيني است که اهل بهشت پيدا مي کند امنيت داخلي وجودي و فکري يعني يک در مليارديم زندگي خطر وجود ندارد و امنيت خارجي انسانهاي مؤمن اگر در اعماق جنگلي پر از درندگان و گزندگان قرار گيرند همان درندگان و گزندگان يگانه عامل امنيت هستند و اگر به اعماق جهنم سفر کنند و با جهنمي ها از نزديک تماس بگيرند کوچک ترين حرارتي و غم و غصه اي در آنها پيدا نمي شود و در عين حال اجازه دارند اگر بتوانند يک انسان جهنمي را به خط ايمان و تقوا هدايت کنند و او را به بهشت بکشانند عامل خوف و خطر به کلي از وجود آنها برطرف مي شود اگر در جهنم گردش کنند مانند ابراهيم خليل هستند سايه و باد سردي هم به برکت آنها براي اهل جهنم پيدا مي شود زيرا منبع خير و برکت هستند. اين نشاط کامل را که با اين سه عامل پيدا مي شود فکاهت مي خوانند که خداوند در اين آيه وعده مي دهد و مي فرمايد فاکهين بما آتاهم ربهم .**

**در آيات بعد خداوند همان ارقام سه گانه را به تفصيل ذکر مي کند بعد از بيان اين که خداوند آنها را از عذاب جهنم حفظ نموده است و حفظ از عذاب جهنم با توفيق و اطاعت خدا بوده است . به محض اين که انسان وابسته به خدا و اولياء خدا مي شود بيمه است و در حصن لاالله الاالله قرار ميگيرد و هرکس دراين حصن باشد از عذاب هاي دنيا و آخرت در امان است. لذائذ مادي و خوراکي را در آيه بعد تفصيل مي دهد ابتدا شربت ها را مقدم مي دارد و دنباله شربت ها در چه و مقامي که در بهشت دارند در پي آن لذائذ مادي امثال ميوه ها و خوراکي هاي ديگر . دليل اين که شربت ها و شراب ها را مقدم مي دارد اين است که اولاً آب حياتبخش مزاج انسان است. مزاج تشنه و خشکيده مرده است از هيچ غذائي هرچند بهترين آنها باشد مانند شهد و عسل نميتواند استفاده کند. کليد تمامي لذت هاي مادي ومعنوي شربت هاي آب گوارا است ابتدا آب گوارا به مزاج و بدن انسان حيات مي دهد و انسان را زنده نگه مي دارد دنباله آن شهوت و اشتها پيدا مي شود تا بتواند از نعمت هاي ديگر استفاده کند . امام (ع) مي فرمايد سيدالشرب الماء في الدنيا و الاخره يعني در دنيا و آخرت بهترين شربت ها آب است به اضافه اين که آب هاي بهشت آب خالص است مخلوط با نمک و املاح ديگر نيست. ظرف ميلون ها سال اگر اگر در جائي باشد تغيير نمي کند و در پي شربت هاي آب شراب طهور و شربت هاي ديگر که خدا خودش مي داند که چقدر نشاط آور و شهوت آور است و به هر ميزاني که شهوت و اشتها زياد مي شود خوراکي ها گواراتر است و در پي اين شربت ها که به دست حوري ها به دست انسان مي رسد خدا يا فرشتگان به انسان مي گويند هنيثاً يعني گواراتان باشد اين شربت ها نتيجه اعمال شما است خدا آنقدر بزرگوار و مهربان است که نمي گويد بخوريد اين شربت ها که من به شما مي دهم . مي گويد اين شربت ها که خود تهيه کرده ايد . اگر بگويد شربت ها که من به شما مي دهم احساس منت مي شود. مثل غذائي که مال خود انسان است يا غذائي را که غني به فقير مي دهد . غذاي ديگران انسان را خجل مي کند زير بار منت مي برد وليکن غذاي خودت براي خودت گوارا است . خداوند روي کرامت و بزرگواري نمي گويد غذاهائي که من به شما دادم مي گويد محصول زراعتي است که خودتان کاشته ايد و به عمل آورده ايد .**

**پس از آن با تفصيل بيشتر خداوند نعمت هاي بهشت را يادآوري مي کند که آيات مربوط به آن در اين جا ترجمه مي شود مي فرمايد: پرهيزکاران در بهشت ها و نعمت ها هستند از آنچه خداوند به آنها بخشيده است خوشحال و با نشاط اند و بزرگ ترين رقم خوشحالي آنها اين است که از عذاب جهنم مي گذرد و همه جا سختي ها و رنج و زحمت ها و ناداني ها و ناداري ها و نواقص ديگر پيش از آسايش و آرامش قرار گرفته است خداوند ارقام رنج و زحمت را بر ارقام نعمت و آسايش مقدم داشته است . تا انسانها بعد از ابتلاء به رنج و زحمت و مشقت و محروميت اولاً تکامل روحي پيدا کنند و ثانياً براي نجات از بلاها و محروميت ها تلاش و کوشش داشته باشند و براي نجات خود فعاليت کنند ودر انتها از شر بلاها و مصيبت ها به خدا پناهنده شوند ونجات خود را از خداوند متعال بخواهند و بعد از ابتلاء به مصيبت ها و بلاها در رفاه و آسايش قرار گيرند . رسيدن به ارقام نعمت ها و يا ورود به زندگي بهشتي بعد از عبور جهنم و سختي هاي ديگر لذت بخش است و سطح زندگي و بهره برداري انسانها را چندين برابر بالا مي برد . رسيدن به زيبائي و جواني بعد از ابتلاء به پيري و زشتي و ناتواني خيلي لذت بخش تر است از به دست آوردن جواني پيش از ابتلاء به پيري به همين مناسبت خداوند متعال ارقام رنج و زحمت و محروميت را بر ارفام آسايش و نعمت مقدم داشته و در مقدمه ورود به زندگي بهشتي يک دوره زندگي جهنمي داير کرده است که قسمتي از آن غذاب ها در دنيا انسانها را فرا مي گيرد و قسمتي ديگر در حال جان دادن و يا در عالم برزخ و قبر و قيامت و جاهاي ديگر لذا ورود به زندگي بهشتي خيلي براي آنها لذت بخش و گواراتر است از اين که از غذاب ها نجات پيدا کرده اند و براي کسب نعمت ها و لذت ها تلاش و کوشش داشته اند و از همه بيشتر مشمول لطف خدا شده اند و زير سايه لطف خدا و اولياء خدا قرار گرفته اند.**

**به همين دليل در اين جا کلمات هيناً مريثاً به آنها گفته مي شود .**

**وَ الَّذينَ امَنُوا وَ اتَّبَعَتهُم ذُرِّيَّتُهُم بِايمانٍ اَلحَقنا بِهِم ذُرِّيَّتَهُم وَ مآ اَلَتناهُم مِّن عَمَلِهِم مِّن شَيءٍ کُلُّ امرِيٍ بِما کَسَبَ رَهينٌ (21) وَ اَمدَدناهُم بِفاکِهَهٍ وَ لَحمٍ مِمّايَشتَهُونَ (22) يَتَنازَعُونَ فيها کَأسًا لا لَغوَ فيها وَ لاتَأثيمٌ (23) وَ يَطُوفُ عَلَيهِم عِلمانٌ لَّهُم کَاَنَّهُم لُؤلُؤٌ مَّکنُونٌ (24) وَاَقبَلَ بَعضُهُم عَلي بَعضٍ يَتَسآءَلُونَ (25) قالوُآ اِنّا کُنّا قَبلُ في اَهلِنا مُشفِقينَ (26) فَمَنَّ اللهُ عَلَينا وَ وَقينا عَذابَ السَّمُومِ (27) اِنّا کُنّا قَبلُ نَدعُوهُ اِنَّهُ هُوَ البَرُّ الرَّحيمُ (28)**

**يکي از مسائلي را که خداوند در اين سوره شريفه مطرح مي کند ملحق شدن فرزندان به**

**پدران ومادران و يا افراد برجسته در خانواده آنها از نظر ايمان است که مي فرمايد کساني که ايمان به خدا مي آورند وفرزندان آنها هم در پي آنها در خط ايمان حرکت مي کنند در قيامت فرزندان آنها را و تمامي کساني که از صلب ورحم آنها به وجود آمده اند از آنها پيروي نموده اند به آنها ملحق مي کنيم وهمه آنها را در جوار يکديگر در زندگي جمع مي کنيم و هرگز کسي يا چيزي از اعمال آنها را واگذار نمي کنيم زيرا هر انساني در گرواعمال خود مي باشد .**

**مسلماً يکي از نعمت هاي بزرگ خدا که در دنيا نصيب انسان مي شود وبا آن نعمت تمامي نعمتها کامل مي گردد نعمت حشر انسانها يا يکديگر وزندگي آنها در جوار يکديگر است ومخصوصاً حشر پدران و مادران با فرزندان وحشر فرزندان با پدران و مادران زيرا فرزندان بهترين محصول زندگي انسان هستند به طور کلي ثمره هر شجره اي ومحصول هر کسي وچيزي از جنس همان چيز است . که بين هر درختي وثمرات آن درخت رابطه مستقيم وجود دارد وهر درختي برگ وبار خود را مي طلبد وحاضر نيست که بدون زينت وثمره باشد برگها لباس درختها هستند گلها زينت درختها وميوه ها ثمره وجود آنها وتوليد مثل آنها . حيوانات هم به همين کيفيت توليد مثل دارند وحاضرنيستند شجره وجود آنها بي برگ و بار باشد ونسل آنها منطقع گردد. انسانها از همه بالاتر . زينت زندگي انسانها فرزندان آنها ووابسته گان به آنها مي باشد که فرموده اند کسي که فرزندي از خود به يادگار نمي گذارد مانند اين است که به دنيا نيامده و کسي که فرزندي از خود به يادگار مي گذارد مانند اين است که به دنيا نيامده وکسي که فرزندي از خود به يادگار مي گذارد مانند اين است که از دنيا نرفته است . زيرا موجوديت انسان وحيات اجتماعي او در دنيا و آخرت به توليد مثل است به همين مناسبت فرزندان هدف بزرگ انسان وخداي انسان مي باشند در اين آيه شريفه خداوند وعده مي دهد که هر مومني را داخل بهشت مي کند . نسل اورا هم که در خط او بوده اند وگرايش به اجداد خود داشته اند به آنها ملحق کند ودر زندگي بهشتي آنها را کنار يکديگر و در جوار يکديگر قرار دهد در اينجا چيزي که بين پدر و فرزند لازم است همان گرايش قلبي و فکري فرزندان به پدرومادر مؤمن خود مي باشد وقتي که بين مؤمن و نسل او رابطه اي به وجود مي آيد که مؤمن فرزند خود را دوست دارد وفرزند هم پدرمؤمن خود را دوست دارد خداوند به لطف ورحمت خود هر چه بيسشتر اين رابطه را محکم مي کند وتا آنجا که ممکن است نمي گذارد ورابطه دوستي وخوني بين پدر ومادروفرزندان منقطع گردد. چقدر زياد فاصله است که پدر ومادري فرزند خود را به دليل ظلم وستم عاق کنند و رابطه او را با خود وخانواده خود قطع نمايند هر چه ايمان پدر ومادر زيادتر باشد لطفو محبت او به فرزندان بيشتر است .**

**يکي از مسائلي را لازم است درباره فرزندان بدانيم اين است که گر چه پدران ومادران راه نماي فرزندان به زندگي بهشتي هستند و پدران ومادران شجره زندگي بهشتي را در وجود خود وفرزندان کاشته اند وليکن فرزندان اين شجره را آبياري مي کنند تا آن را به ثمر برسانند آنها حرکت به سوي بهشت را ادامه مي دهند تا روزي که کاروان بشريت را به دروازه بهشت برسانند خداوند در سوره زمر بشريت را در مسير حرکت به زندگي آخرت به دو کاروان تشبيه مي کنند که يکي از آنها به سوي جهنم حرکت کرده اند واين حرکت را ادامه مي دهند تا زندگي جهنم را به ثمر برسانند وکاروان دوم به سوي بهشت حرکت مي کنند تا روزي که آنها هم زندگي بهشتي را به ثمر برسانند و اين زندگي را به روي اهل ايمان افتتاج کنند اگر زندگي بهشتي را به گنجي تشبيه کنيم . که تمامي انسانها تلاش مي کنند که اين کنج را استخراج کنند پدران ومادران کساني هستند که آدرس گنج را داده اند .**

**مقداري براي استخراج آن زحمت کشيده ان عمرشان دوام نياورده است تا آن را استخراج کنند بيل و کلنگ را به دست فرزندان خود داده آنها را به ادامه تلاش و حرکت امر کرده اند وخودشان بعد از خستگي خوابيده اند وهمچنين فرزندان در مدت عمر خود چند قدمي جلو رفته وبه آن گنج بي پايان نزديک شده و آنها هم بعد از خستگي به خواب راحت فرو رفته اند وادامه حرکت را به فرزندان خود دستور داده اند به هيمن کيفيت نسل آينده چند قدم خود را به دروازه بهشت نزديک مي کنند وادامه حرکت را به نسل بعد از خود واگذار مي کنند تا روزي که آخرين نسل نزديک به دروازه بهشت از اهل ايمان و آخرين نسل به نزديک دروازه جهنم از کفار ظاهر شوند در مسير فعاليت اين آخرين نسل از اهل ايمان و آخرين نسل از کفار اين دوزندگي بهشت و جهنم افتتاج مي گردد و بعد از ورود آخرين نسل به زندگي آخرت حيات مردگان پا بيداري خوابيدگان هم شروع مي شود وهمه باهم درزندگي آخرت قرار مي گيرند واز نعمت هاي خدا استفاده مي کنند وتا ابد به زندگي خود ادامه مي دهند به طوري که اگر در نيمه راه آخرت نسل بشر متوقف شود و از پدران ومادران فرزندي متولد نگردد . حرکت انسانها به عالم آخرت هم متوقف مي شود لذا خداوند در آيه توليد نسل مي فرمايد زنان شما که کشتگاه شما هستند از اين کشتگاه استفاده کنيد و فرزنداني براي ادامه حرکت به سوي بهشت تقديم نمائيد .**

**به تعبير ديگر انسانها در مسير زندگي تحول و تکامل پيدا مي کنند هرروز به فکر تازه اي وعلم تازه اي مي رسند وبر اساس همان فکر تازه و علم بهتر زندگي عاليتري براي خود مي سازند . انسانها مانند درختها هستند وزندگي آنها ثمره درختها مي باشد کساني که از علم و ايمان بهتر و بيشتري برخوردار هستند براي خود و ديگران زندگي بهترو عاليتري مي سازند وکساني که علم و معرفت ايشان پائين تر است براي خود و ديگران زندگي بدتر به وجود مي آورند مشاهده مي کنيد که کفار و منافقين که فاقد علم و ايمان هستند در زندگي خود به ظلم و ستم مشغول مي شوند وبه جاي خدمت به بندگان خدا به آنها خيانت مي کنند و اهل ايمان مانند پيغمبران و اولياء خدا همه جا در زندگي هدف ايشان خدمت به بندگان خدا مي باشد تا بتوانند صلح و عدالت و رفاه و آسايش براي خود و ديگران پرورش مي دهند يکي از پديده هاي بزرگ فکري انسانها در مسير حق و باطل به وجود آوردن حکومت هاي صالح و غير صالح است . کفار و منافقين همه جايي باکترين آدمها و بدترين انسانها را به حکومت انتخاب مي کنند تا از مسير ظلم و ستم بيشتر دنيا را غارت کنند و براي اطرافيان خود رفاه و آسايش به وجود آورند به عکس آنها اهل ايمان وتقوا بهترين انسانها را به حکومت انتخاب مي کنند تا بهتر و بيشتر دين خدا را ترويج کنند و دنيا را به خدمت و عدالت آباد کنند همه جا آينده ها در تعيين حکومت و حاکم بهتراز گذشته ها هستن وجامعه بشريت به وسيله توليد نسل وروي کار آوردن طبقات دوم و سوم و بيشتر به حکومتهاي بهتر و عاليتري دست پيدا مي کنند تا بتوانند آخرين حکومت را که حکومت خدا و اولياءخدا مي باشد در زندگي خود علم کنند آخر زمان زماني را مي گويند که بازار حکومت هاي غير حکومت خدا و ائمه کساد مي شود و بشريت آماده گي براي پذيرفتن غير حکومت خدا و اولياء خدا را ندارد . حوادث روزگار هم انسانها را کمک مي کنند تا در انتها براي ظهور حکومت الهي آماده مي شوند و آن حکومت با قيام امام دوازدهم (ع) افتتاج مي شود ودر شعاع حکومت آن حضرت بهترين زندگي که همان زندگي بهشت است براي مردم داير مي شود از خدا مي خواهيم که هر چه زودتر فرج آن بزرگوار را برساند انشاءالله .**

**دنباله آيه مربوط به اولاد خداوند متعال خبر مي دهد که هر انساني در گرو عمل خود مي باشد گزارش مي دهد که انسانها اسير اعمال خود هستند وفقط اعمال است که بر انسانها حاکميت دارد براي نشان دادن حاکميت اعمال کلمه رهن را به کار مي برد . مي فرمايد کل امر , بما کسب رهين و رهن به معناي اين است که شما از کسي مقروض هستيد متاعي را نزد طلب کارگرو مي گذاريد تا روزي که طلب او را بپردازيد . اين جنس که گرو گذاشته ايد آزادي ندارد اسير طلب کار است انسانها به همين کيفيت درگروعمل خود هستند آزادي ندارند مگر در زماني که خود را از حاکميت عمل آزاد کنند اين حاکميت مربوط اعمالي است که از نوع ظلم و ستم مي باشد خواه ظلم به نفس باشد يا ظلم به ديگران مثلاً اگر شمادروغي گفته باشيد يا غيبت کسي را و مال کسي را سرقت کرده باشيد شما اسير همين خيانت هستيد اگر اهل بهشت باشيد ورود شما به زندگي بهشتي توقف دارد بر جلب رضايت کسي که به او خيانت کرده ايد او بايستي از شما بگذرد وسند بهشتي شما را امضاء کند و هم چنين اگر ظلم به خودتان کرده باشيد عبادتي را ترک کرده باشيد يا مثلاً شراب خورده باشيد و يا عمل واجبي را که شما را به لطف خدا نزديک مي کند ترک کرده باشيد يا فعل حرامي که ظلم به خود شما بوده وضررش به کسي نرسيده است مرتکب شده باشيد در دو جهت گرفتاري براي شما درست مي کند اول اين که معصيت خدا کرده ايد لازم است که خدا را راضي کنيد گر چه لطف و کرم خدا خيلي زياد است وليکن در عين حال کسب اجازه و عذرخواهي از گناه و جلب رضايت خدا لازم است امکان ندارد که گناه کار سرزده بدون اعتنا به خدا داخل بهشت شودودر جهت ديگر همان ترک عبادت و يا فعل حرام در سازمان فکر شما وتربيت شما اثر گذشته و شما را از ديگران عقب انداخته مثلاً شراب به سازمان عقل شما صدمه وارد کرده است از نظر تعقل از ديگران عقب هستند .ترک واجب هم مانع توفيق وتقويت الهي شده است هر نمازي وهر واجبي وهر مستجي نيروئي در وجود انسان ايجاد مي کند که آن را توفيق مي نامند مانند باطري که با نيروي برق شارز مي شود دل انسان هم در برابر هر عبادتي نيرو مي گيرد وکسي که عبادت ها را ترک مي کند از نظر تقويت روحي عقب مي ماند قهراً در زندگي بهشتي از ديگران عقب تر است اين دو ضرر برانسان حاکميت دارد اين است معناي رهانت عمل درست مانند مسافري که در خط حرکت متوقف شده و از حرکت باز مانده است.**

**مطلب اساسي در شناخت موجوديت انسان اين است که هر انساني همان اعمال بد وخوبي است که انجام مي دهد و علوم ومعارفي از همان اعمال پيدا مي کند موجوديت انسان همان علم و فکري هست که از مسير اعمال وتجربه ها و تعليمات وتفکر و با اعتقادات به دست آورده است از هر کس بخواهي که خود را معرفي کند او خود را به دليل معرفتي که به خود دارد معرفي مي کند مي گويد اهل کجا هستم فرزند چه کسي متدين بچه ديني داراي چه هنري وچه اخلاقي اگر هم يک کتاب در معرفي خود بنويسد هرگز در آن کتاب خود را با گوشت وخون معرفي نمي کند بلکه با اعمال و افکار در طول زندگي به دست آورده است از خود حرف مي زند روي همين حساب است که انسانها هر کدام موجود مستقلي هستند که قابل تبديل به يکديگر نمي باشند اطبا مي گويند که اگر بتوانيم قلب انساني را در سينه ديگري به جاي قلب اوپيوند کنيم و يا اگر مغز انساني را در سر ديگري جا بدهيم اين دو نفر انسان عوض شده اند تبديل به يکديگر شده اند مثلاً حاجي حسن و حاجي حسين شده است وليکن آنها خبر ندارند که موجوديت هر آدمي به گوشت و خون و اين اعضاي بدن نيست بلکه همان معلومات وافکار است و اين معلومات وافکاردرسازمان نفس انسان نوشته مي شود نه در گوشت و خون – گوشت وخون مانند لباس تن انسان است که دائم تبديل وتعويض مي شود وليکن موجوديت انسان که همان افکار و اعمال است ثابت مي ماند و اين افکار واعمال در هر صفحه اي پياده شود همان صفحه من و شما هستيم بر اين پايه است که خداوند مي فرمايد هر انساني در گرو اعمال و افکار خود مي باشد اگر بد است بد واگر خوب است خوب و در سوره ديگر مي فرمايد انسان چيزي به جزهمان چه سعي و کوشش داشته است که بداند وبخواند نيست .**

**از آيه بعد تا کلمه مشفقين حدود 5 آيه خداوند کيفيت زندگي اهل بهشت و نعمت هائي که به آنها مي دهد و دلائل ورود آنها را به بهشت ذکر مي کند ابتدا خوراکيهاي بهشت را مطرح مي کند که عبارت از گوشت مرغ وشهر بتهاي حياتبخش مي باشد به کيفيتي که اين خوراکهيا توأم با نشاط و شهوت است زيرا هر چه نشاط و اشتهاي انسان زايدتر باشد لذت غذا و نيروئي که انسان از غذا مي گيرد بيشتر است . غم و غصه و ناراحتي ها اعصاب انسان را منقبض مي کند و به همان ميزان اعصاب از غذاها و کمتر نيرو می گيرد در نتيجه اشتها هم کمتر است وليکن نشاط و خوشحالي که از آرامش خيال پيدا مي شود و از ايمان و اطمينان به دوام زندگي وسلامتي به دست مي آيد قدرت اعصاب را افزايش مي دهد . بيشتر نيرو مي گيرد . اشتها را زيادتر مي کند و در نتيجه لذت انسان از غذاها و خوراکيها بيشتر است . بعضي از عرفا مي گويند که انسانها در بهشت روح خالص هستند مزاج بدن ندارند غذاي روح از معرفت وتقرب به خداوند است . روح از مجردات است احتياج به ماديات ندارد پس در آنجا غذا و خوراک مانند گوشت وميوه وامثال آن شراب وشربت لازم نيست خداوند در اين آيات غذاهاي روحاني را به غذاهاي جسماني تشبيه مي کند تا انسانها را به طمع بهشت بياندازد و اطاعت کنند همانطور که بچه بعد از آن که متولد مي شود به کلي غذاهاي رحم از او گرفته مي شود و غذاهاي دنيا به صورت ديگري در اختيار او قرار مي گيرد وقتي هم که انسان به عالم آخرت متولد مي شود وضعيت غذاهاي دنيا به کلي عوض مي شود و آن غذاها فقط روح و روحانيت است وليکن آنها خبر ندارند که انسانها هرگز روح خالص نمي شوند . روحانيت پيدا کردن با روح خالص خيلي فرق دارد انسانها و ساير مخلوقات موجوديت ايشان از ترکيب جسم و روح است . چه در دنيا و چه در آخرت نه جسم خالص خاصيت دارد که زنده باشد و احتياج به غذا داشته باشد بلکه خاصيت روحاني و جسماني هر دو از ترکيب جسم و روح پيدا مي شود جسم و روح مانند نيروي برق و کامپيوتر است . ماشين هائي که با برق کار مي کنند به منزله جسم است برق هم به جاي روح اين دو وقتي از يکديگر جدا هستند هر دو بي خاصيت هستند نه برق خاصيت دارد کامپيوتر بعد از آن که باهم ترکيب مي شوند هر دو خاصيت پيدا مي کنند و برق هم خوراک لازم دارد تا ادامه پيدا کند و هم ماشين ها . انسانها هم به همين کيفيت ما هر جا باشيم يا در دنيا يا در آخرت غذا وخوراک لازم داريم که خوراک بدن است و هم علم و دانش لازم داريم که خوراک روح است ممکن است بدن هاي بهشتي به کيفيت خوراک و غذا با دنيا فرق کند که بهتر و کاملتر باشد وليکن چنان وضعي پيدا نمي شود که انسانها در بهشت غذاهاي لذيذ گوشتها وميوه ها را لازم نداشته باشند .**

**براي اين که انسانها و تمامي موجودات عالم مخلوقاتي هستند که از ترکيب روح با جسم و يا نيرو با ماده ساخته شده اند و از طرفي دائم در حرکت و فعاليت هستند زيرا سکوت و سکون وتوقف در طبيعت محال است مخلوقات دائم در حرکت دروني و تکامل هستند و ثانيه اي توقف ندارند اين همه علما و دانشمندان در عالم کاوش و کوشش کرده اند به ظاهر و باطن عالم سفرکرده اند با چيزي روبرو نشده اند که ساکن ومتوقف باشند به طوري که عده اي از آنها گفته اند اگر خدائي در عالم هست همين حيات وحرکت است زيرا همه جا وهمه چيز در حرکت وفعاليت است وليکن آنها اشتباه مي کنند زيرا حرکت وفعاليت صنعت الهي است که آفرينش را دائم رشد مي دهد و بالا مي برد . دليل حرکت عمومي و دروني اين همه تغييراتي است که در عالم پيدا نمي شود اول خاکر و آب و زمين مي جنبد و در پي آن گياه و علف مي رويد وموجودات ديگر خلق مي شوند و از طرفي موجود متحرک نيرو و انرژي لازم دارد والا آنچه در دل خود نهفته دارد تمام مي شود بدل ما يتحلل لازم دارد مانند موها و ناخن ها که مصرف مي شود و به جاي آن مي رويد موجودي که در حرکت و فعاليت مي باشد نيرو و انرژي لازم دارد غذا و خوراک هم لازم دارد پس اهل بهشت مانند اهل دنيا غذا و خوراک لازم دارند و اين همه خداوند در قرآن اصرار دارد که در آنجا شراب طهور و همه نوع غذا وميوه براي شما آماده است هر ميوه اي که از درخت بچيند فوري به جاي آن سبز مي شود مانند شعله چراغ که اگر ميليونها چراغ از آن روشن کنند از نورش کم نمي شود قسمت دوم از نعمت هاي خدا که در آنجا وعده مي دهد پذيرائي اهل بهشت به وسيله حور و غلمان است .**

**نعمت ديگري که خداوند در اين آيات وتفاسير آن به اهل بهشت وعده مي دهد پذيرائي آنها به وسيله حور و غلمان است مسلم است که بهره برداري انسانها هنگام استفاده از نعمت هاي خداوند متعال اگر به توسط خود آنها باشد يا به توسط ديگران فرق مي کند . مانند کسي که پاي درخت ميوه اي نشسته به دست خود ميوه مي چيند و استفاده مي کند يا مانند مالک قدرتمند وثروتمند که نوکر و کلفت زيادي در اختيار او هستند هر کدام از آنها سعي دارند که بهتر و بيشتر به ارباب خود خدمت کنند و اورا پذيرائي کنند و يا به صورت بهتر حورياني از جانب خداوند تبارک و تعالي مأمور مي شوند که آنچه لازم دارد به صورت هديه از جانب خدا ضمن سلام و اظهار رضايت خدا براي او بياورد و از او پذيرائي کند اگر چه آن بنده مؤمن خدا مانند ديگران از ميوه بهشت استفاده کرده است وليکن لذت او به دو برابر از لذت ديگران بهتر و بيشتر است يکي اين که حور و غلمان از او پذيرائي کرده اند و ديگر اين که آن نعمت ها را به صورت هديه و کادو از جانب خدا براي او آورده اند پذيرائي ها با اين کيفيت ها خيلي باهم فرق دارد حور و غلمان بهشت انسانهاي وابسته به مؤمنين هستند که به شفاعت و هدايت آنها داخل بهشت مي شوند . طبق بعضي احاديث از رسول اکرم هر يک بنده مؤمن که از روي ايمان و تقوا در اطاعت خدا بوده است اجازه پيدا مي کند آنچه که مي تواند از انسانهاي ضعيف الايمان و انسانهائي که در دين خودشان گول خورده اند وگمراه شده اند آنها**

**را به بهشت بکشاند .**

**مانند پدري که فرزندان ضعيف و ناتوان خود را به بهشت مي برد حور و غلمان همان زنان ومرداني هستند که به شفاعت وفعاليت يک مومن داخل بهشت مي شوند دوستي و محبت بين انسان شفاعت گروکساني که به شفاعت اوداخل بهشت شده اند آن قدر زياد است که نمونه آن دوستي بين پدر وفرزندان دنيا مشاهده نشده است مردان بهشتي از نظر جواني و زيبائي چنانند که خدا مي فرمايد مانند در و مرواريد دست نخورده هستند و هم چنين زنان بهشتي آنها هر کدام جديت و سرعت دارند که بيشتر به مولاي خود خدمات کنند و مولا مانند يک پدر مهربان و دانشمند آنها را به علم و دانش خود تربيت مي کند تا آنها را به ثروت و نعمت هاي بهشتي برساند و با اين کيفيت بندگان مؤمن خدا و دوستان آل محمد (ص) به هيئت ملوکان و پادشاهان در بهشت زندگي مي کنند – حديثي از امام صادق (ع) در کتاب تفسير صافي مي فرمايد يک پير زن از دوستان ما که مشاهده مي کنيد از روي فقر و ناداري پاي ديوار نشسته و مردم براي او ارزش قائل نيستند در حکومت ما به مقامي مي رسد که پادشاهان رؤساي دنيا به اومتوسل مي شوند و حاضرند هميشه در خدمت او باشند و اوشفيع آنها شود و به شفاعت خود آنها را به بهشت بکشاند ولطيفه سوم در آيات شريفه .**

**يکي از نعمت هاي ديگري که خداوند براي اهل بهشت تذکر مي دهد ارتباط و اجتماع اهل بهشت با يکديگر است درست بهشت به صورت يک خانواده مي ماند که در اين خانواده ميليونها انسان در شعاع لطف خدا و شعاع ولايت ائمه اطهار زندگي مي کنند لطف ومحبت پدر و مادر اين خانواده هر چند به فرزندان بيشتر باشد محبت فرزندان هم به يکديگر بيشتر است خداوند مي فرمايد روز قيامت همه رابطه ها و دوستي ها بين انسانها لغو مي شود و از بين مي رود به جز رابطه ايماني و تقوائي مي فرمايد فقط برادري ايماني در آخرت باقي مي ماند روابط حسبي و نسبي و مالي و روابط شغلي ووطني همه از بين مي رود – الاخلاء بعضهم لبعض يومئدعدوالاالمتقين يعني تمامي دوستي ها و رابطه ها روز قيامت بهم مي خورد و روي آن حسابي نمي شود کردمگر دوستي اهل تقوي پدرها نمي توانند به فرزندان مراجعه کنند که ما پدر شما هستيم و هم چنين فرزندان نمي گويند ما اولاد شما هستيم مگر برادري ايماني که به جاي خود مي ماند و شدت پيدا مي کند اهل بهشت در زندگي بهشتي به زيارت يکديگر مي نشيند حور وغلمان از آنها پذيرائي مي کنند آنها داستان گذشته و آينده را براي يکديگر نقل مي کنند نعمت هائي که خداوند به آنها داده مخصوصاً که آنها را از خط جهنم عبور داده و عذاب جهنم را احساس نکرده اند براي يکديگر مي گويند چقدر از لطف ومحبت خدا تشکر مي کنند و لذت مي برند در اين آيات خداوند مي فرمايد اهل بهشت روبروي يکديگر داستان زندگي خود را براي يکديگر نقل مي کنند و مخصوصاً درباره فرزندان خود که در دنيا خيلي ناراحت بودند مبادا جهنمي شوند و اکنون مي بينند که فرزندان آنها به لطف و محبت خدا به آنها ملحق شده اند و با آنها زندگي مي کنند . مي گويند ما پيش از اين درباره اولادمان مي ترسيديم و ناراحت بوديم که مبادا گمراه شوند وليکن خدا به ما منت گذاشت ما وخانواده مان را و نسل ما را از عذاب جهنم حفظ کرد مي گويند آنهمه از خدا تقاضا و خواهش داشتيم درباره خود و ديگران دعا مي کرديم امروز تمامي آن دعاها براي ما مستجاب شده وبه آرزوي خود رسيده ايم – حديث وارد شده است که روز قيامت دفترچه اي به انسان مي دهند که تمامي خواهشها ودعاهائي که در دنيا داشته است در آن دفترچه ثبت است به او مي گويند اين دفتر را بخوان و هر چه خواستي در بهشت براي تو آماده است و گاهي مي بيند بعضي از آنچه در دفترچه ثبت شده است قلم خورده است مي پرسد چرا اينها را قلم قرمز کشيده اند به او مي گويند اينها دعاهائي است که در دنيا مستجاب شده .مؤمن پشيمان مي شود که اي کاش همه دعاها به آخرت مي افتاد ودر دنيا مستجاب نمي شد زيرا دنيا از دست من رفت فقير بودم يا غني تمام شد اصل عالم آخرت است .**

**اين آيه 38 دلالت برانقلاب فکري و عقيده اي مردم نسبت به خداوند متعال دارد در روز قيامت تمامي انسانها خواه بهشتي و خواه جهنمي ذات مقدس خدا را تمجيد مي کنند وهمه آنها يقين پيدا مي کنند که آنچه در زندگي دنيا براي آنها از خير وشرونعمت ونقمت مقدر شده به نفع آنها بوده کساني که در حادثه ها و تصادفات از بين رفته اند يا کساني که در ميدان جنگ حق و باطل گرفتار بوده اند و يا کساني که در ميان آتش هاي تصادفييا عمدي سوخته اند و از دار دنيا رفته اند همه آنها در برابر مصيبت ها که ديده اند خدا را تميجيد مي کنند زيرا يکي از مسائل که در زندگي انسانها واجب است و بدون آن امکان ندارد که انسان به سعادت برسد آشنائي به خداوند متعال وخوش گماني به مقدرات است در زندگي دنيا اکثريت مردم يا کافر به خدا هستند و يا از مقدرات خود ناراحت و ناراضي مي باشند . کمتر انساني پيدا مي شود که در حوادث بيشتر بيشتر عقيده و علاقه به خدا پيدا کند همه ناراضي هستند و اعتراض مي کنند که چرا فقير شديم يا مريض شده ايمو يا حادثه ديگر ونمي دانند که اگر آشنائي با خدا پيدا نکنند ورابطه با خدا نداشته باشند براي هميشه نااميد وبدبخت ومعذبند . فقط ايمان به خدا آدم را خوش بخت مي کند در تاريخ هنوزپيدا نشده است که يک انسان خدا را نشناسد ودر عين سالم و صالح باشد . نمي توانيد يک نفر در عالم پيدا کنيد کافر باشد اما ظالم نباشد . کافر باشد عادل هم باشد زيرا کافر بزرگترين سرمايه سعادت خود را که ايمان به خدا باشد از دست داده است . چه عاملي مي تواند او را اصلاح کند . و به خط عدالت وانسانيت انتقال دهد يگانه داروي حيات بخش انسان در دنيا و آخرت فقط ايمان است گاهي خداوند حادثه بزرگي مانند سوختن در آتش مي آفريند ويا مدت طولاني به مرضها ومصيبت ها مبتلا مي کند که نتيجه اين مصيبت بزرگ آشنائي به خدا مي باشد يک عمر رنج ومصيبت سرطان باعث يک کلمه مناجات با خدا مي شود گاهي انسان در زلزله ها زير سنگ وهوار پناهنده به خدا مي شود ومي ميرد روز قيامت که زنده مي شود همان پناهندگي به خدا هر چه بسيار ضعيف بوده او را از عذاب آخرت نجاتمي دهد در آن موقع شکر خدا را به جا مي آورد که چقدر خدا مهربان بود که مرا با آتش دنيا سوزانيد وبا مرضهاي سخت مبتلا کرد در نتيجه مرا به خود پناهنده نمود عاقبت زبانهائي که در دنيا بد وبيراه مي گويند و از مقدرات ناراضي هستند ودر آخرت شکر خدا را به جا مي آورند و مي گويند چه خدائئي مهرباني است خدا که ما را با يک حادثه ويا يک بلا از خط جهنم به خط بهشت انتقال داد پس او هر چه مقدر کرده به نفع ما بوده گر چه ما راضي به مقدرات نبوديم .**

**فَذَکِّر فَمآ اَنتَ بِنِعمَتِ رَبِّکَ بِکاهِنٍ وَ لامَجنُونٍ (29) اَم يَقوُلوُنَ شاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيبَ المَنُونِ (30) قُل تَرَبَّصُوا فَاِنّي مَعَکُم مِّنَ المُتَرَبِّصينَ (31) اَم تَأمُرُهُم اَحلامُهُم بِهذآ اَم هُم قَومٌ طاغُونَ (32) اَم يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَل لايُؤمِنُونَ (33) فَليَأتُوا بِحَديثٍ مِّثلِهِ اِن کانُوا صادِقينَ (34) اَم خُلِقُوا مِن غَيرِ شَيءٍ اَم هُمُ الخالِقُونَ (35) اَم خَلَقُوا السَّمواتِ وَ الاَرضَ بَل لّايُؤقِنُونَ (36) اَم عِندَهُم خَزآئِنُ رَبِّکَ اَم هُمُ المُصَيطِرُونَ (37) اَم لَهُم سُلَّمٌ يَستَمِعُونَ فيهِ فَليَأتِ مُستَمِعُهُم بِسُلطانٍ مُّبينٍ (38) اَم لَه البَناتُ وَلَکُم البَنُونَ (39) اَم تَسئَلُهُم اَجرًا فَهُم مِّن مُّغرَمٍ مُّثقَلُونَ (40) اَم عِندَهُمُ الغَيبُ فَهُم يَکتُبُونَ (41) اَم يُريدُونَ کَيدًا فَالَّذينَ کَفَرُواهُمُ المَکيدُونَ (42) اَم لَهُم اِلهٌ غَيرُاللهِ سُبحانَ اللهِ عَمّا يُشرِکُونَ (43) وَ اِن يَرَواکِسفًا مِّنَ السَّمآءٍ ساقِطاً يَقُولُوا سَحابٌ مَّرکُومٌ (44) فَذَرهُم حَتّي يُلاقُو يَومَهُمُ الَّذي فيهِ يُصعَقُونَ (45) يَومَ لايُغني عَنهُمُ کَيدُهُم شَيئًا وَ لا هُم يُنصَرُونَ (46) وَ اِنَّ لِلَّذينَ ظَلَمُوا عَذاباً دُونَ ذلِکَ وَلکِنَّ اَکثَرَهُم لايَعلَمُونَ (47)**

**ودر آيات بعد حدود 7 آيه خداوند متعرض کساني مي شود که نسبت هاي سحر و جنون به رسول خدا مي دهند و با يک چنين نسبت هائي خود را از قيد اطاعت آن حضرت آزاد مي کنند زيرا آنها مي بينند و مي دانند که مخالفت با رسول خدا مخالفت با خداوند متعال است و مخالفت با خدا خلاف فطرت آنها است و چون نافرماني خدا وجدان آنها را ناراحت مي کند راه عذر و فراري براي خود مي سازند تا خود را از اطاعت خدا آزاد کنند اگر معصيت خدا خلاف و جدان آنها نباشد از همان اول مي گويند به ما چه مربوط است که توپيغمبر خدائي و يا خدا کيست که پيغمبر فرستاده – وليکن يک چنين ايرادي خلاف وجدان است نمي توانند برخلاف وجدان خود کاري انجام دهند عذر ديگري مي تراشند شخصيت رسول خدا را با تهمت ها مي کشند او را ساحر و يا ديوانه مي خوانند ونسبت هاي ديگري مانند جن زدگي ويا کهانت وامثال آنها – خداوند در اين آيات اين تهمت ها را به رخ آنها مي کشد و در انتها آنها را محکوم مي کند مي فرمايد تو اي پيغمبر من در راه خود صابر و پايدار باش بدون اعتناء به کسي مردم را به دين خدا دعوت کن تو به لطف خدا نه کاهن هستي و نه ديوانه و نه ساحر آنها مي گويند تو شاعري - انتظار مي کشيم تا امروز و فردا شعرش تمام شود بلائي سر او بيايد در جواب آنها بگو شما منتظر سرنوشت من باشيد من هم منتظر سرنوشت شما هستم تا معلوم شود چه کسي بدبخت است بعد خدا مي فرمايد آيا آنها به قضاوت عقلشان يک چنين تهمت ها مي زنند يا اين که طغيانگر هستند مسلم است که عقل هيچ کس اجازه اين تهمت ها را به بهترين انسانها نمي دهد هر کسي به عقل خود رجوع کند حقيقت را درک مي کند و علائم نبوت را در پيغمبران مي بيند وليکن کفار و معصيت کاران عقل خود را ناديده مي گيرند و روي حسد و طغيان گري قضاوت مي کنند .**

**و يا آنها اينطور قضاوت مي کنند که رسول خدا اين احکام و آيات را به خدا دروغ مي بندد و از پيش خود مي گويد آنچه مي گويد بلکه آنها از نظر اين که به خدا ايمان نمي آورند براي کفر و گناه خود عذر مي تراشند گاهي مي گويند ساحر و ديوانه و گاهي مي گويند احکام را دروغ به خدا بسته است آنها که انسان هستند و فصيح و بليغ هستند سوره اي و داستاني به شکل قرآن نازل کنند اگر راست مي گويند زيرا ممکن نيست که يک نفر انسان در کاري تخصص پيدا کند و انسانهاي ديگر نتوانند مانند او باشند يک چنين نابغه اي در تاريخ پيدا نشده است که مثل و مانندي نداشته باشد و يا اين طور فکر مي کنند که خود به خود خلق شده و يا خودشان آفريننده خود مي باشند و آنها آسمانها و زمين ها را خلق کرده اند – در اين دو آيه هم خداوند سه عمل را ممتنع دانسته و طبيعي مذهب را خطاکار شناخته است يکي اين که مخلوقي بدون خالق باشد و خود به خود بدون آفريننده اي خلق شده باشد آيا در تاريخ صنايع و حوادث پديده اي پيدا مي شود که خودشان را خالق خودشان مي دانند فکر مي کنند که پدرها و مادرها و يا عوامل ديگر مانند طبيعت آب و هوا آنها را آفريده است آيا پدر و مادر خبر دارند که در عالم رحم چه مي گذرد بچه آنها پسر است يا دختر و يا مي توانند تار موئي در وجود فرزندشان کم و زياد کنند - کفار و طبيعيون چنان زندگي مي کنند که گوئي خودشان خالق آدم و عالم هستند خودشان را مالک مي دانند و بالاتر از کسي که در ملک خود تصرف مي کند هر جور بخواهند املاک خود را زير و رو مي کنند آنها هم در خلق خدا اينطور تصرف مي کنند مي کشند مي زنند مي ربايند براي خود مسئوليتي قائل نيستند از اين جهت که آنها يقين به عالم غيب ندارند يا اين که عالم غيب مانند بذر است و عالم شهود مانند گياه و درخت آنچه در ظاهر عالم است از باطن به وجود آمده و در آيه 37 مي گويد آيا گنج هاي آسماني و زمين و مواد و مصالح آفرينش به دست آنها است و آنها مي توانند تغييري در خلقت و يا خلقت مخلوقات به وجود آورند مرده اي را زنده کنند و يا زنده اي را بميرانند و يا ضعيفي را به قوت برسانند و تغييرات ديگر پس کساني که اين اندازه عاجز هستند که نمي توانند تار موئي در بدن خود خلق کنند و يا يک حادثه طبيعي بوجود آورند چرا منکر خدا شده اند و خود را مالک عالم و آدم دانسته اند .**

**و باز در آيه 38 خداوند به آنها که منکر خدا و نبوت هستند حساب خود را از حاکميت خدا و**

**اولياء خدا جدا مي کنند و اطاعت خدا را بر خود واجب نمي دانند مي فرمايد مگر شما چه وسيله اي براي کسب دانش و يا موفقيت در اختيار داريد آيا نردباني داريد که با آن نردبان خود را به پشت بام زندگي برسانيد مسائل و حقايقي از خدا و فرشتگان بشنويد و با آن علم خود را اداره کنيد اگر کسي از شما ادعا دارد که سخن خدا و فرشتگان را مي شنود و احتياج به اين قرآن و پيغمبر ندارد دليل خود را بياورد و ثابت کند که نيازمند به اسلام و قرآن نيست و باز به آنها مي فرمايد که فکر مي کنيد اين تقسيمات درست است که خدا خالق دختران و مالک آنها مي باشد و شما مالک پسران ، عربهاي زمان جاهليت به عقل ضعيف و احمقانه خود و تقسيماتي در مال و اولاد قائل مي شدند آنچه پسند و مطلوب آنها بود مال خود مي دانستند آنچه پسند آنها نبود مال خدا مي دانستند . گوسفندان و حيوانات لاغر و پير را نذر خدا و راه خدا مي کردند و گوسفندان چاق و فربه را به خود اختصاص مي دادند از آن جمله نظر به اين که دختران و زنان را انگل زندگي مي دانستند و آنها را دوست نمي داشتند مي گفتند دختران و زنان مال خدايند . اگر از خوراک و غذاي آنها چيزي مي ماند که مطلوب آنها نبود به زنان و دختران خدا مي دادند و خوراک مطلوب را به خود اختصاص مي دادند . تمام ضربات و لطمات فکري و اجتماعي را به انسانهاي وابسته به خدا اختصاص مي دادند و آنچه مايه آبرو و عزت بود به خود اختصاص مي دادند خداوند بر آنها و اين تقسيمات احمقانه ايراد مي گيرد و مانند کفار و منافقين زمان که آنچه از مال و ثروت و يا وسائل زندگي و يا باغها و تفريحگاه هاي خوب و نافع است مال خود مي دانند و سرزمينهاي خشک و بي آب و علف و محله قديمي و خانه هاي خراب را مال بندگان فقير خدا مي دانند گوئي عالم و آدم را آنها خلق کرده اند که مي گويند بهترين وسيله هاي تجملي و زيبائيها مال ما است و وسيله هاي غيرتجملي مال مذهبي ها و مسجديها و مؤمنين و مؤمنات باشد . پس در اين آيات خداوند تبارک و تعالي اين عقيده ها و پديده هاي فکري احمقانه را به رخ آنها مي کشد و مي گويد اگر يک چنين موفقيت هائي داريد که مي گوئيد که اين قرآن دروغ است و مي توانيد نمونه اي مثل آن را بياوريد و يا خود را خالق خود و زندگي خود مي دانيد يا اختيار گنج هاي زمين و آسمان به دست شما است و يا وسيله اي داريد که از علم و خدا و فرشتگان استفاده کنيد اگر چنين وسيله هائي داريد حق داريد حساب خود را از خدا و دين خدا جدا کنيد و در اطاعت خدا نباشيد ولي شما که سر تا پايتان احتياج است و قدرت نداريد لقمه نان و غذائي براي خود تهيه کنيد و يا پشه و حشره اي را از خود دفع کنيد چرا خود را مستقل مي دانيد و از دين خدا فاصله مي گيريد .**

**و در آيه 40 دنباله رد کوچکترين استحقاقي که کفار در تصرف نعمت هاي خدا دارند مي فرمايد مگر تو از آنها در برابر خدماتي که داري و آنها را دعوت به دين خدا مي کني و تعليمات مي دهي اجر و مزدي از آنها خواسته که در برابر غرامت آن از پا درآمده اند که نمي توانند بار سنگين تو را به دوش بکشند .**

**در اين آيه شريفه مثل آيات ديگر اعلام مي دارد که پيغمبران همه جا با خدمات خود بار سنگين زندگي را از دوش مردم برميدارند و بار آنها را سبکتر مي کنند و در برابر خدمات اجر و مزدي نمي خواهند واين تکاليف مالي مانند خمس و زکات و صدقات ديگر همه براي اين است که اولاً زندگي اجتماعي آنها را براي آنها داير کنند مملکت آنها را آباد کنند و يا تعادل در ثروت به وجود آورند اختلاف طبقاتي را کمتر کنند يا از بين ببرند زيرا اختلاف طبقاتي در مال و ثروت ثروتمندان را هر چه بيشتر به تکبر واميدارد و اين تکبر مايه جنگ و عذاب مي شود و از طرفي فقرا و بيچارگان را عقده اي مي کند ازدياد ضعف فقرا و تکبر ثروتمندان يگانه عامل اين است که طرفين را از هدايت الهي و تربيت ديني محروم مي کند در نتيجه عالم و آدم را به فساد مي کشد و اميد ضعفا و فقرا را به نااميدي مي کشاند زيرا آنها مي گويند اگر خدائي و آخرتي و عدالتي بود ما اين طور به ضعف و ذلت نمي افتاديم و اغنيا مي گويند اگر خدائي و آخرتي بود لازم بود به حساب ما مي رسيد و جلو ظلم و فساد را مي گرفت . پس با اين اختلاف طبقاتي طرفين به کفر و گناه و يأس و نااميدي کشيده مي شوند پيغمبران براي پر شدن اين شکاف عميق ثروتمندان را ملزم به اداء خمس و زکات مي کنند تا بين اين دو طبقه رأفت و رحمت به وجود آيد انس و آشنائي با هم پيدا کنند پس خمس و زکات به نفع ثروتمند است تا محيط امني براي او بسازد و براي او آسايش و آرامش به وجود آورد پيغمبران در برابر خدمات حيات بخش خود اجر ومزدي نمي خواهد وباري به دوش مردم نمي گذارند آنها هم مانند ديگران زندگي مي کنند .**

**يکي ديگر از دلائلي که ممکن است دليل حقانيت کساني باشد که بر عليه دين و يا پيغمبران حرفي بزنند واعتراضي دارند اين است که آنها هم مانند پيغمبران به عالم غيب مربوط شوند و از عالم غيب پيامي و يا خبري به آنها برسد زيرا آنچه از عالم غيب مي رسد از جانب خداوند متعال است غيب گوئي بر دو قسم است گاهي مربوط به زندگي مردم وطبيعت است که بعضي گمشده اي را پيدا کنند اين غيب گوئي ممکن است از راه سحر وجادويا رياضت ها براي انسان حاصل شود مشروط به ايمان وتقوا نيست وقسم ديگر آگاهي به عالم فرشتگان و آشنائي به علم خداوند متعال است که انسان از علوم و اسرار غيب آگاهي پيدا مي کند آينده هاي دين و مردم را مي داند از مشيت خدا با خبر مي شود اين غيب گوئي حق است و با رياضت وتقواحاصل نمي شود بلکه مربوط به وحي الهي است که پيامي از جانب خدا به ايشان برسد واين غيب گوئي مخصوص پيغمبران و ائمه اطهار است اگر کسي يک چنين حالتي پيدا کند به جز آنچه پيغمبران گفته اند چيزي نمي تواند بگويد ويا علمي را ظاهر سازد زيرا دين خدا و علم خدا يک حقيقت است از اول تاريخ تا انتها ممکن نيست غيب گوئي برخلاف پيغمبران سخني بگويد واعتراضي بر دين خدا داشته باشد لذا خداوند در اين آيه شريفه به کساني که خط خود را از دين خدا جدا کرده اند وخود را برحق مي دانند مي فرمايد مگر فرشتگان به آنها وحي مي کنند و از عالم غيب خبري به آنها مي رسد که مي نويسد و مي گويند پس اکنون که از عالم غيب آگاهي ندارند و خبرهاي غيبي به آنها نمي رسد بدانند که دروغ مي گويند و به راه باطل مي روند .**

**ايراد ديگري که خداوند در آيه 42 بر کفار اعتراض مي کنند و ضمن ايرادات آنها را متوجه مي سازد که هر کس بايستي براي موافقت و مخالفت خود با دين خدا دليلي داشته باشد و طبق آن دليل خدا را حاکم و يا محکوم بداند در اين آيه مي فرمايد شايد آنها در اين جبهه گيريها و مخالفت ها تصميم دارند با مکر و سياست خود با زرنگي ها و حقه بازيها بندگان خدا را گمراه کنند و دين خدا را از بين ببرند مي فرمايد آنها اراده مکر و کيد دارند کفار بدانند با کيد و مکر نمي توانند بر خدا و اولياء خدا غلبه کنند . بلکه مکر و کيد آنها به خودشان برمي گردد و در برابر تدبيرو سياست الهي مغلوب خواهند شد کيد و مکر عبارت است از آن سياست ها و دوز و کلک ها که انسان مکار با تظاهربه حق مقاصد باطل خود را پيش مي برد و با طرح دوستي با انبياء و اولياء دشمني خود را اعمال مي کنند .**

**با تظاهر به دين دين خدا را از بين مي برند با تظاهر به نماز نماز را ، دين در واقع طعمه اي**

**است که با آن سر راه بندگان خدا دامي نصب مي کنند مردم را به دام مي اندازند و در انتها از بين مي برند خداوند در اين آيه و آيات ديگري نظير آن مي فرمايد که در ميدان کيد و مکر از همه آنها مکارتر است عوارض مکر آنها را به خود آنها برمي گرداند مکر خدا در اينجا بر دو پايه قرار مي گيرد . يکي اين که در ميدان مکر و حقه بازي محکوميت آنها قطعي مي شود و خداوند در انتها نيت بد آنها را آشکار مي کند و دوستي بندگان خدا به آنها تبديل به دشمني مي شود پايه دوم در انتها که مي خواهند مکر خود را به نتيجه برسانند و دين خدا و بندگان خدا را به هلاکت به کشانند زندگي آنها خاتمه پيدا مي کنند و مي بينند که جز يک بارکش و باربر براي بندگان خدا چيزي نبوده اند تا جائي که در برابر اين باربري اجر و مزدي هم نصيب آنها نشده است خداوند در انتها بندگان خود را از مکر آنها نجات مي دهد و آنها را به جهنم مي برد .**

**و باز در آيه 43 خداوند متعال دليل ديگري را به نظر آنها مي رساند که اگر اين دلائل را با خود داشته باشند حق دارند با خدا و دين خدا و پيغمبران مخالفت کنند و حساب خود را از خدا جدا نمايند مي فرمايد آيا آنها خداي ديگري سواي خداي عالم دارند که از او اطاعت مي کنند خداوند منزه است از اين که شريکي داشته باشد و کسي يا چيزي باشد که با خدائي او معارضه و يا مبارزه کند خدا حقيقتي است که به جز او خدائي نيست و اين صفت که به جز او خدائي نيست از لوازموجودي خدا و توحيد است زيرا اگر خداي ديگري باشد هر دو محدوديت پيدا مي کنند و هر کدام از آنها واحد عددي شناخته مي شوند مانند ساير واحدها واحدهاي عددي قابل اشاره و قابل شماره اند و قهراً يکديگر را محدود مي کنند و هر محدودي عاجز است زيرا در خارج از حد وجودي خود نمي تواند تصرف کند و آن خارج حد از حيطه قدرت او خارج است و خداي عاجز نمي تواند خدا باشد لذا در کلمه لااله الا الله خداوند خود را به وحدانيت وصف مي کند خدا کسي است به جز او خدائي نيست يعني اگر خدائي به شما معرفي کردند که شبيه و نظير دارد و مانند او و مثل او هست آن خداي واقعي نيست دلائلي که خداوند در اين آيات مطرح مي کند هر کدام از آنها به انسان حق آزادي و استقلال مي دهد که دلائل خود را بياورد ، اگر چنين دلائلي نباشد بلکه همه جا به عکس اين دلائل پس انسان مخلوق خدا است و بايستي در اطاعت خدا باشد از اين آيات معلوم مي شود که کفار از مهلتي که خدا به آنها داده استفاده مي کنند مانند سارقي که وارد خانه کسي شده از غفلت و يا خواب صاحب خانه استفاده مي کنند در آن ساعت غفلت خود را موفق مي داند به محض اين که صاحب خانه بيدار شد مچ او را مي گيرد و به دادگاه مي کشاند کفار از همين مدت عمر که خدا به آنها مهلت داده استفاده مي کنند و خود را موفق مي دانند با ظهور مالک اين زندگي يعني امام زمان (عج) مهلت از آنها برداشته مي شود و به محاکمه کشيده مي شوند .**

**در آيه 44 خداوند متعال از يک سئوال مقدر جواب مي دهد سوال مقدر اين است که گوئي بندگان خدا دنباله اين شکايت ها و ايرادات که از کافر و گناه کار دارند مي گويند پروردگارا چرا عذاب خود را بر کفار نازل نمي کني و آنها را از بين نمي بري خداوند جواب مي دهد مي فرمايد کفار و گناهکاران آنها که منکر قدرت و عظمت خدا هستند اگر ببينند که پاره اي از آسمان و سنگ آسماني سر آنها سقوط مي کند و امروز يا فردا آنها را از بين مي برد مي گويند آن سنگ آسماني نيست بلکه ابرهائي است که روي هم ديگر انبوه و متراکم شده است خلاصه آيه شريفه اين است که عذابهاي الهي مانند سيل و زلزله و يا سقوط سنگ آسماني کفار را متنبه نمي کند آنها اين عذابها را مربوط به اراده خدا و کفر و گناه خود نمي دانند مي گويند طبيعت است زلزله به وجود مي آيد و يا يک ستاره آسماني متلاشي شده است . عذابها وقتي مردم را از کفر و گناه برمي گرداند که بدانند کيفر الهي است و اين کيفر به سبب کفر و گناه آنها نازل شده است اما در صورتي که آن عذاب را عذاب الهي نمي دانند مي گويند يک حادثه طبيعي است خود به خود واقع مي شود انسانها بد باشند يا خوب باشند از بين مي برد يک چنين عذابهائي که آنها به حساب خدا و به گناه خود مربوط نمي کنند کفار را متنبه نمي کند لذا اين همه حوادث در عالم واقع مي شود و اين همه بلاهاي آسماني و زميني و مرگ و مرضها و جنگ ها پيدا مي شود وليکن کفار متنبه نمي شوند و از کفر و گناه خود و يا ظلم و ستم دست برنمي دارند . اين است که خداوند براي نابودي کفار نقشه ديگري مي کشد که در آيه 45 خبر مي دهد مي فرمايد آنها را به خود واگذار بخورند و بياشامند و جنايت کنند تا به روز قيامت برسند وز قيامت از مسير کفر و گناه آنها آنقدر عذاب به وجود مي آيد که مات و مبهوت شوند و ببينند که ديگر کيد و سياست ها و حقه بازيها به حال آنها سودي ندارد عذابها از مسير اعمالشان آنها را محاصره کرده است .**

**لازم است در اين رابطه حقيقت کار روشن شود تا بدانيم فرق بين عذابهاي قيامت با عذابهاي دنيا چيست که عذابهاي دنيا کفار را متنبه نمي کند وليکن عذابهاي قيامت آنها را متنبه مي کند .**

**کفار همانطور که نعمت هاي خداوند متعال را در دنيا از خدا نمي دانند و مربوط به طبيعت مي دانند در نتيجه شکر خدا را در برابر نعمت ها به جا نمي آورند و خدا را اطاعت نمي کنند عذابهاي دنيا را هم از جانب خدا و به اراده خدا نمي دانند مي گويند يک عوامل طبيعي اين عذابها را به وجود مي آورد و بد و خوب را به کام خود مي کشد در نتيجه از اين عذابهاي زميني و آسماني متنبه نمي شوند و اين عذابها براي آنها تأثيري ندارد که آنها را وادار به ترک کفر و گناه کند در واقع آنها عذابها و نعمت هاي دنيا را مربوط به تصادف و اتفاق مي دانند مانند کسي که در بيابان ها و کوچه ها پولي پيدا کند و يا پايش به سنگي بخورد خود را ملزم به تشکر از صاحب پول و يا بلائي که از تصادف پيدا شده است نمي داند به همين دليل خداوند عذاب کفار را به عالم آخرت انداخته است و در زندگي دنيا به آنها مهلت و فرصت مي دهد تا در اثر اين فرصت و مهلت نتيجه کفرانها حاصل شود در مدت عمر خود به حق و باطل و کفر و ايمان آشنا شوند و توفيق توبه پيدا کنند و يا به کفر و گناه ادامه دهند تا روزي که محکوميت ايشان قطعيت پيدا کند و بلکه خدا بيشتر اشخاصي را که به کفر و گناه اصرار دارند ثروت و قدرت مي دهد تا در اين ثروت و قدرت غرق شوند و نتوانند سر به جانب آسمان بلند کنند و رابطه اي با خداي خود حاصل نمايند البته در مواردي که کفر و گناه ايشان شايع مي شود که نزديک است که دين خدا را از بين ببرند و راه خدا را کور کنند خدا به حساب آنها مي رسد و آنها را به جنگ و يا حوادث ديگر سرکوب مي کند پس تنبيهات خدا در زندگي دنيا به حال آنها سودي ندارد چقدر خوب است که انسان با ضربه دنيائي متنبه شود و حالت توبه و انابه در او پيدا شود و با توبه از دنيا برود تا از عذاب آخرت محفوظ بماند زيرا عذاب دنيا خاتمه پيدا مي کند چند ساعتي و يا چند روزي بيشتر ادامه ندارد وليکن عذاب آخرت باقي و دائم است اينها دلائلي است که از اين آيه شريفه 44 استنباط مي شود که خداوند مي فرمايد اگر هم عذاب را و يا آثار عذاب را ببينند مي گويند ابر است باد و طوفان است و يا بخار و گازهاي زيرزميني است و يا مي گويند دنيا هميشه چنين بوده گاهي سيل و گاهي طوفان و گاهي زلزله و يا حوادث ديگر . و در آيه بعد مي فرمايد بهتر اين است که کفار را به حال خود رها کنيم تا به سرنوشت خود در زندگي آخرت مبتلا شوند . آن روزي که از عذابهاي آن روز مات و مبهوت مي شوند و ديگر آن سياست و حقه بازيها به حال آنها سودي ندارد .**

**يکي ديگر از دلائل اين که خداوند عذاب کفار را به آخرت مي اندازد و در دنيا آنها را معذب نمي کند اين است که عذابهاي آخرت عين همان عذابها و بلائي است که سر بندگان خدا آورده اند هر نوع عذاب که به وسيله کفار و ستم کاران در دنيا به مظلومين و مؤمنين رسيده است خواه از نوع توهين و تحقير باشد مانند شماتت ها و مسخره ها و استهزاء يا از نوع غيبت و تهمت باشد و يا از نوع قتل و جنگ و يا کيفيت هاي ديگر و نظر به اين که آخرين عذابي که به وسيله کفار در دنيا به بندگان خدا مي رسد و با آن عذابها معذب مي شوند عذاب آتش و قتل بندگان خدا به وسيله سوزاندن است خواه با گلوله و انفجارات باشد و يا وسيله ديگر تمامي آن عذابها و بلاها بدون کم و زياد روز قيامت از مظلومين به طرف آنها بر مي گردد و آنچه سر مردم در دنيا آورده اند در آخرت سر آنها مي آيد تمامي اين آتش ها و گلوله ها و انفجارات و عذابهاي ديگر به وسيله مظلومين اگرچه کافر باشند به ظالمين بر مي گردد در آنجا صد در صد يقين مي کنند که با اعمال کفر و گناه خود مجازات شده اند و کسي به آنها ستم نکرده است زيرا خداوند در زندگي آخرت به مظلومين قدرت مي دهد و به آنها امکان مي دهد تا بتوانند از ظالم انتقام بگيرند آنها نيز همانطور که عذاب شده اند عذاب را به ظالم برمي گردانند و چون در آخرت معالجه و مرگ وجود ندارد تا از آن عذابها نجات پيدا کنند براي هميشه در آن عذابها مي مانند اين است که خداوند مي فرمايد خالدين فيها ابداً در آيه 47 خداوند مي فرمايد در همين دنيا قسمتي از بلاهائي که سر مردم آورده اند سر آنها مي آوريم وليکن اکثر آنها نمي دانند که به عمل خود مجازات شده اند فکر نمي کنند نفرين مظلومين آنها را گرفته باشد مي گويند طبيعت دنيا چنين است که انسان بايستي گرفتاريها را تحمل کند و چون با عذابهاي دنيائي تنبيه نمي شوند از خط کفر و گناه برنمي گردند خداوند عذاب آنها را به آخرت مي اندازد که ديگر قابل علاج نيست .**

**وَاصبِر لِحُکمِ رَبِّکَ فَاِنَّکَ بِاَعيُنِنا وَ سَبِّح بِحَمدِ رَبِّکَ حينَ تَقُومُ (48) وَ مِنَ اللَّيلِ فَسَبِّحهُ وَ اِدبارَ النُّجُومِ (49)**

**در آخرين آيه اين سوره شريفه 48-49 به پيغمبر اکرم (ص) دستور صبر مي دهد مي فرمايد در برابر حکم پروردگار صبر و استقامت داشته باش تمامي حرکات و سکنات تو تحت نظر ما واقع مي شود و تو مشمول لطف و عنايت ما هستي روزها که به وظيفه خود قيام مي کني حمد و تسبيح پروردگارت را به جا بياور و هم چنين قسمتي از نيمه هاي شب خدا را تسبيح مي کني و هنگامي که چهره ستاره ها به تيرگي مي گرايد خدا را تسبيح مي کني .**

**لازم است رابطه بين اين آيه و آيات گذشته روشن شود که چرا خداوند به پيغمبر خود دستور صبر و استقامت مي دهد همه جا صبر و استقامت در برابر حوادث و ابتلائات رنج آور است بايستي بدانيم رنج رسول خدا و مصيبت او در اين آيات چه بوده است که خدا امر به صبر مي کند رنج بزرگ رسول خدا چنان که از بسياري آيات استفاده مي شود رنج امت او و تاخير فرج است آن حضرت بسيار غمناک و اندوهناک است از اين که انسانها کافر به دين او مي شوند و به خط کفر و گناه مي روند . مي داند که عاقبت کفر و گناه چيست و جهنم چه معنائي دارد مانند پدري که فرزندان خود را در راه عذاب و گرفتاري مي بيند و براي فرزندان خود ناراحت مي شود پيغمبر اکرم هم براي امت و گمراهي امت بلکه بشريت در رنج و عذاب است نظر به اين که در آيات گذشته خداوند گمراهي انسانها را گزارش مي دهد و ضمناً مي فرمايد که عذاب آسماني آنها را متنبه نمي کند بايستي به آنها مهلت داد تا کفر و گناه ايشان به نتيجه برسد و آخرين نتيجه کفر و گناه عذاب جهنم است . رسول اکرم از اين عذاب ناراحت است وليکن ظهور اين نتيجه مدتي طول مي کشد که در اين مدت بايستي بندگان خدا و مؤمنين به همراه پيغمبر و ائمه اطهار صبر کنند فرج به تاخير مي افتد تا روزي که آنها با جهنم خود روبرو شوند که بعد از روياروئي با عذاب اگر توبه کنند خدا قبول مي کند و اگر هم به کفر و گناه ادامه دادند به جز عذاب جهنم چاره اي ندارند پس در اين مدتي که خدا به کفار مهلت مي دهد و فرج امام زمان (عج) به تاخير مي افتد صبر و استقامت لازم است شتاب و عجله در ظهور دولت الهي مخالف تقدير خداوند متعال است .**

**لطيفه اي که در اين آيه شريفه قابل توجه است اين است که خداوند به آن حضرت مي فرمايد انک باعيننا يعني تو تحت نظر ما و برابر ديد ما هستي با اين که خداوند تبارک و تعالي محيط و مسلط بر تمامي مخلوقات و موجودات هست و هرگز ممکن نيست که خداوند به کسي نگاه کند و به ديگري نگاه نکند تا بعضي از مخلوقات در معرض ديد خدا باشند و بعضي نباشند احاطه خدا بر ظاهر و باطن موجودات نمونه احاطه نور فضا بر هوا و آسمان است مگر ممکن است که نور فضا در قسمتي از فضا باشد و در قسمت ديگر نباشد خداوند آنچنان که خود را وصف مي کند حي و قيوم است يعني ممکن نيست ذره اي از ذرات موجودات از قيوميت خدا خارج گردد به قول شاعر که مي گويد : اگر نازي کند از هم فرو ريزند قالبها**

**يعني اگر در يک هزارم ثانيه خداوند نظر خود را از کسي و از چيزي برگرداند آن شئي نابود**

**مي شود پس چطور در اين آيه شريفه به رسول خدا مي فرمايد تو در برابر ديد و نظارت ما فعاليت مي کني - روزي عاشورا هم امام حسين عليه السلام به خواهرش (ع) زينب فرمود مظلوميت و جهاد من در برابر ديد خداوند متعال است منظور از اين نظارت واقعيت حرکت پيغمبر و امام حسين (ع) است انسانها تمام در حال غفلت از خدا و بدون ماموريت فعاليت مي کنند اما پيغمبران و ائمه دائم در حال توجه به خدا بعد از کسب ماموريت فعاليت مي کنند تمامي حرکات ايشان طبق دستور خدا و زير نظر خدا انجام مي گيرد به همين دليل معصوم اند يعني اگر ذره اي در عمل و يا در فکر و يا در گفتن اشتباه کنند فوري خداوند متعال آنها را از اشتباه باز مي دارد آنچنان که در سوره اعلي به پيغمبر اکرم مي فرمايد من نمي گذارم که آيه از آيات قرآن را فراموش کني هرجا و هر وقت لازم باشد آن آيه را به زبان تو جاري مي کنم . به همين مناسبت مشاهده مي کنيد که در تاريخ نزول قرآن گاهي يکي يا دو آيه به پيغمبر نازل مي شود و حضرت مي فرمايد اين آيه مربوط به کدام سوره است و بايستي در آن سوره بنويسي گاهي و يا سوره اي در حادثه اي نازل مي شود و بقيه بعد از مدتي در حادثه ديگر و بين اين دو حادثه سوره هاي ديگري نازل شده است پيغمبر اکرم آيات را بيکديگر مربوط مي کند و سوره ها تکميل و تنظيم مي شود اگر آيات و سوره ها به اختيار آنحضرت و به اراده او بود يک جا مي نوشت و در اختيار مردم قرار مي داد .**

 **الحمدلله‌ اولا و آخرا و انا العبد- محمد علی صالح غفاری**